

در آنجا است نیامده بشمیر رفت علیخان حکم آنجا را عتقا و تمام آورده صبیحه خود را با و تزویج نمود چون دانست که او صاحب
 و اخیه است هر دو ختر طلبید طلایه از برای او گرفت و شاه از آنجا بخت رفت در آنجا نیز میگویند که خوارق فراوان ظاهر
 گردانید از آنجا اینک درختی را می افشاند و از آن دراهم و دنانیر میر سخت علی بن القیاس چه در کجرات و هند و چه در کشمیر تبت
 صاحب تصرفات عظیم است و هر جا که میرفت مردم قصدا و نمیکردند و از ویاری بداری نقل میکرد و در مرتبه اول که بادشا
 از کشمیر بکابل میر فرمودند شاه در آن سفر آمده دید و موکلا سنے که در نظر نگارند بر و گماشتند و گاه گاهی که در نظر بادشا
 می آمد و در پیا که زمین مشک با کافور و سایر عطریات انداخته تحفه میبرد و ندیدم چند می گفتند که از ما باره زری یا جا گیری قبول
 نمایند می گفتند با حدیان خود حمایت کنند که بد حالند من چه میکنم و زمانی که فقیر شاه را همراهی علیخان در پیشخانه شیخ
 ابو افضل که شاه در عهد محافلت اوست از محرابی که مطلق بر حجره اش بود دیدم نقابی بر روی بسته بود و کتابی
 میکرد و بیکی می گفت که این قلیج خان بود که می گفت منم قلیج بنده و خدمتگار شما غالباً بشیوه و روی پوشی از قدیم الامام
 داشت و می گفتند که شاید از برای این بوده باشد که اگر از جای بی و او را کسی شناسد و آمد علم از مقرب دستگیر
 شنیدم که می گفت در کشمیر روزی با و شاکم ابو افضل حکیم ابو الفتح را بلا زمت شاه فرستاد بموجب المکارت پرسید که شاه
 چه شود اگر نقاب بر او آید تا جمال شما را به منیم قبول نمیکرد و می گفت ما مردم فقیریم بگذار و بیشتر ازین مرغیان حکیم از شوخی
 و عیاس که داشت دست فزاز کرده خواست که نقاب بر کشد شاه اعراضی شد و در غضب آمد گفت که معاذ الله
 من بخردم و محبوب بستم اینک می مر این و گریبان چاک کرد و نقاب از رخ بر زمین زده گفت حکیم روی مرا خود دید
 اما نتیج این انشاء الله العزیز درین دو هفته به بنی باز زده روز بگذشته بود که حکیم در همان راه بر حمت اسکمال کبندی گذشت
 و امثال این خوارق باز از حد و حصر و احصا فرو نشست روزی با و شاه فرمودند که شاه یا خود چون ما شویدا ما را چون خود
 ساند جواب داد که ما ما را در آن خوشل شما چگونه میتوانیم شد اگر میخواهید بیاید در بهلوی ما شنید تا همچو ما شوید هر سه
 علماء الدین اودهی رحمه الله صاحب کمالات عالیله و کرامات ظاهره و حج باهره و آیتی بود از آیات الله خوارق
 بسیار از و نقل میکنند با وجود آن مراتب جلیله و بمناقب سینه گاه گاهی معارف و حقائق را بصوت نظر او امیر فرمود
 و این مطلع او جا گیری است بیت نما نم آن گل خندان چه رنگ بود او که مرغ چینی گفتگوی او دارد و ترنج بند
 گفته که بندش اینست بیت که پیشان دل مین بجز دوست \times هر چه بینی بدانکه مظهر اوست \times و شیخ عراقی قدس و
 درین زمین فرموده است که جهان محصور است و معنی دوست \times و بعضی نظر کنی هم او است \times و دیگری گفته است
 که جهان پر تو است از رخ دوست \times جمله کائنات سایه اوست \times و فقیر است پند اوست مغر جهان جهان همه
 پوست \times خود چه مغر چه پوست چون هم او است \times مشایخ بسیار از دامن دولت او خاسته اند از آنجمله خلف صدق
 او میر سید باهره که قدم بر قدم والد ماجد داشته دیگری میر سید علی نهری که صاحب حال قوی و پوسته منروی بود
 و فخری و غوثی غریب از اول شاه به می شد زبان عجیب در تصوف داشت فقیر در کانت و گول از توابع کسبل
 بصفت حینان ملازمت او رسیده و مستفیض از انقاس نفیسه اوست و او حکم علی ذلک میر سید علی پوسته در مناجا
 نفی که خا یا را شنید گردان تا پیشی در آن قصبه که در و خانه ایست مشهور بمنزل میر در آمده و خوفا بر خاسته و میر با وجود
 خود ساکنی و نصحت بدی که از آیتین در دست گرفته و آمدند گفته تعاقب نموده و یکدیوی را بدو رخ رسانیده و مجروح گردانید

عاقبت تیرسے بمقتل ایشان رسید و در جبهه شهادت پوستند و این واقعه در سنه ۱۰۸۰ هجری قمری در شهرت بود و تاریخ این واقعه
که چو شد آن مرشد کامل شیخ حمزه لکنوی رحمة اللہ علیہ نیرہ ملک آدم کا کہ نسبت از امرای سلطان سکندر
و ابراهیم لودیسیت آموسته محاوره و قریب خود بود و قبر ملک آدم بطول قبر می بلکہ زیادہ است جذبہ قوی داشت و عبادتی
عجیب تماشایی بلندگاه گاہی کہ در شهر سیری آمد چون سیر خزانہ این راہ میرفت و سنگها در دست داشتہ بہر طرف می افتاد
باہجکس نیرسید ادا با می شیرین خوش آید و میگردد و پیوستہ مصحف مجید را تلاوت مینمود و بہر کس کہ اہل میدانست با او
التفات مینمود و پیش میطلبید و فقیر بعد از انان جلد بودم و تقاول میکرد و اگر اکثرے از حرکات و سکناات او میدید
و پیر لہون بھی گشتند کہ مبادا ضرری رساند شیخ پیرک رحمة اللہ علیہ لکنویست بلکہ آب کوہی درون شگل میان قارچ
و در آن آب دلتے کہ کس بدینجا بی تو اندر و منھی مینمود و در ہر وقتے یکبار بعد از نماز جمعہ افطار میکرد و پیرزائے در خانہ او بود کہ بارہ
نان خشک یا میوہ و دخت کنار کہ خود نشانده بود برای غذای او می آورد و اگر کسی ارتحاب مشقت شد بدینمردہ زیارت
او میرفت در آنوقت معین ہر درجہ بر آمدہ می شست و سخن صلوات میکرد و در زمان حکومت حینخان مرحوم در لکنوی فقیر با
یارے دیگر عبدالرحمن نام خلیفہ حینخان بقصد ملاقات او رفتیم و او را پوستی بر استخوانی دیدیم و ہلان بسیار بزرگ
سرازیرون و ورون آنکاری کشیدند کہ از حاضران ترسید خواست کہ بعضا نیز ندا شارت بمنع کرد و گفت کہ از شما
چہ برودہ اند چون از ان کنیز حال پرسید شد گفت مدت سی سال زیادہ است کہ او درین خرابی می باشد و این ہلان با
او نوسند و یکس خضر نیر ساکنند و وقت و دایع پارچہ نانے چندوزہ و میوہ خشکے کہ در پیش داشت بہمہ حاضران
اشارت نمود تا برداشتند و آن بار بارہ زری تھنہ گذرانید قبول نکرد و این ہر دو ہرگز گوارد رہمان نزدیکی از عالم در گذشتہ
شیخ محمد حسین سکندر سکندرہ قصبہ نسبت در میان دو آب صاحب ذوق بحال بودہ و منقطع و منزوی از
خلایق مدت پنجاہ سال بعد از ترک ملازمت بگوشہ عبادت استقرار داشتہ بدر مخلوے ترقی چون فقیر در سنہ ۱۰۸۰
و ہفتاد و چہار شرف خدمتش دریا فتم رسید کہ معنی این بیت خواہ حافظہ باشد بیت خود را بیشتر از حرم است
نکتہ سربستہ چگونگی خموش ہر رسیدم اشکال در کجاست گفت چون نکتہ سربستہ را خود گفت امر خموشی جواست گفتم
خود فرمائید گفت چنین بخاطر میرسد کہ نکتہ سربستہ شاید این باشد کہ حرم ما ہمہ بخلق اوست و اینقدر بیشتر نہا نیست
خاموس بودم و مثل این تا ویلے درین آید میگردد کہ واغبان سربستہ یعنی یا تیک البقین و میگفت کہ کفنی بجیت ہما
عاقبت و انتہای غایت درینجا گنجایش نزار و وظاہر این انتہا نظر بکاف خطاب باشد کہ انتہا پرست و ابد اعلم
تا مراد او یہ باشد و آن صحبت آخرین بود شیخ عبد الواحد بلکہ اسکے بلگرام از توابع قنوج بہت بسیار صاحب
فضایل و کمالات و ریاضت و عبادت و استقامت و اخلاق پسندیدہ و صفات رضیعا و و شرب او مالیت بیشتر ازین
بچند سال خود نقش و صوت ہندی می بستہ و حال میزدید و درین ایام خود را از ہمہ گذرانیدہ و شرعے ہر زنتہا لارواح
نوشتہ محققانہ و ہمچنین در مطالعات صوفیہ خیلے رسائل نوشتہ انا بخلہ سنابل نام و غیر آن تصانیف لایقہ دیگر
نیز وار و اگر ہر بجای دیگر است اما بہرہ تمام از صحبت شیخ حسین سکندرہ یافتہ و ہر سالے از بلگرام بحیت عرض شیخ
می آید و اکنون کہ ضعف بصیرت کردہ نمیتواند رفت و در قنوج بہنوطن بہت در سال تصدیر ہفتاد و پنجست کہ فقیر
از لکنو در بلگرام رسیدم شبی بعبادت آمدہ آن ملاقات اول بار بود کہ حکم مرہم داشت و گفت کہ اینہا ہمہ گہانے

عشق و محبت و شیخ محمد مهدی بدایونی نیز اتفاقاً چون جمال القیبه از پادشاهان بجا شریف آورند و یقین شد که اگر شبی روزی
 باشم آنشب خواب دیدم و نیز صبح نظر بلند دارم و بجهت آنجا نام طبعی محبوبی مطبوعی گفته که سبب آنی کرده خیال آن تحت لیل ما چاه بر گزید
 در اول آن روز از آنجا که در آنجا بودی بطلعت نشینان زین بر خیزم و ذکر فضیلهای که جامع او را در اکثر ایشان از ملازمت کرده
 و تلمذ نموده و الا جانم را که ندیده و در اطرافت و اکناف بلاد شهرت دارند از حد حصار قزوین از دایره احصای بیرون اند
 از آنجمله استاذ الاما عاتذہ میآن حاکم سنی که در میان غریزایه طلشی است درین قرن مثل او من جمیع کجا معنی
 عالمی جامع للعقول المنقول نگذشته خصوصاً در کلام و اصول و فقه و عربیت میگفتند که قریب بچهل مرتبه شرح مفتاح
 و مطول را از باب اسم تا آخر منت و در آن گفته و بر بنیاس سایر کتب منتها نه و مخدوم الملک را می گفت که در علم محاضرات
 ثانی نذر و چون ملا علاء الدین لاری بدجوی تمام حاسته که بر شرح عقاید نسفی نوشته نزد میان برود و بعد از ملا که
 چندان تدقیق کرده اند که ملا علاء الدین را هیچ جواب نماند و در فقه امام عظیم ثانی بود علیه الرحمه و صاحب ریاضت و مجاهد
 و صلاح و تقوی بود و با وجود این بر سنجاه و جلال بر وجه کمال استقلال داشت چون در عهد پیرمخان خانخانان بعد از
 پنج سال بلازمت میان باز در آگره رسیدم سبقتی از شیخ مبارک ناکوری که در آن ایام تلمذ پیش وی میکردم و سبب
 میان دوام بعد از پرسش احوال که در مدت محرومی و مجوری روی داده بود پرسیدند نو نوبت شیخ مبارک چوشت
 آنچه میداشتم از طایقی تقوی و فقر و مجاهدت و امر معروف و نهی منکر که شیخ در آن ایام بطریق و جوب التزام داشت باز فرمود
 گفت اری من هم تعریف ایشان بسیار شنیده ام اما می گویند که روش محدودی دارند این چون باشت گفتم بزرگی و ولایت
 میرسد محمد خونی قدس سره قایل اند اما بعدویت قایل نیستند و جواب دادند که در کمالات میر چو شکست او در آن
 مجلس میرسد محمد میر عدل مرحومی مخفوری هم که نسبت تلمذ میان داشت حاضر بود و گفت که ایشان را مهدی بچه
 سبب میگویند گفتم تقریب امر معروف و نهی منکر باز استفسار نمودند که میان عبدالحی خراسانی که چندگاه اسم صدارت
 داشت روزی مذمت شیخ پیرمخانان میکرد و تقریب آنرا دانستی که چه بود گفتم چون شیخ رفته بودی نوشته بود مشتمل
 مواظط و نصاب و از آنجمله ترغیب بر سنت و مسجدی او را آمد و حل برین کرد که شیخ کمندوست و مرادش نام برض داده
 میرسد محمد گفت این استدلال میر بر فرض چنین موقوف بر مقدم است که تو نماز جماعت نمیکذاری و بر گزنا و بیجا عت نمیکذاری
 راضی است پس تو راضی باشی و کبری ممنوع است و همچنین این مقدمه که شیخ امر معروف میکند و امر معروف است
 مهدوست و این نیز نام مسلم است باز میان گفتند که برین استقامت میکنم اما آنرا که روی از استفتاء دیگر که مبراکا بر اینجا نزد آمد
 و باربران شهبه چند است نگاه میدارم این را نزد شیخ مها و الدین که مفتی محقق تیسری و میگونی که عدل که کتابی باجهت
 سفر واضح است اما آن روایت که شما آن استفتاء با مضار رسانیده اید چه شود اگر بعدینا فرستید حاصل اینست که فتوی
 نوشته بود که مردم را میرسد که در حالت محضه فرزند را فرستد و الا آنکه این روایت خاصه ابواب هم شاهی است و موافق کتب
 فتوی دیگر نیست و معلوم است که آن کتاب نزد ملا فتوی را نمی شاید و اگر بگویند که مفتی را میرسد که ترجیح روایت مرجوح
 نماید بار کمالان طبعی که در جارت ابوالاسم شاهی با چشم نیست که ابوبن را در حالت خطر ابریح اولاد و جان نیست و معلوم
 است که این روایت را در کتاب سماح آمده هر کس از ابوبن او مسلم باشند کفویت آنرا که اباماد و شرفنا
 در این کتاب است و اینها اتفاق مراد از ابوبن که در کتب مناکک و بر تقدیر نسیم چرا تواند بود که

ولایت بیع ولدان هر دو را بطریق جماع باشد و دلیل بر ولایت هیات افرادی صیبت و استفتای شیخ مبارک را
نگاه داشتند و آن استفتای سابق را بنفیر دادند چون آنرا پیش شیخ مبارک آوردم آفرین بر قضاوت میان ما تم نمود گفت
که با ایشان بعد از دعای جانب من بگویی که ما بجیت همین وقت مهر خود را در اینجا ثبت نگردیم و چون بیع بها والدین نمودیم
چون معتقدان دیگر با مصداق ساینده ثبت نموده بودند اعماد و قبول ایشان نموده در آن تعلق نگردیم و آنحق مسأله واقع
شد و اینهم از حق یعنی حق پرستی و نیک نفسی انصاف شیخ بها والدین مفتی بود که با وجود آن عظمت و کمال قائل بقصر
خویش گشت سه بر سر آن نامه که اصفت نوشتیم * قدر هم آمدن الصفت نوشتیم * توفیق افاده و افاضه یافتیم
ساله یافته در سینه نهادیم و هشت از عالم فانی در گذشت و تاریخ نوشتن سابقا مذکور شد که عند ملک مقتدر
یافته اند و شیخ عبدالحلیم نام کسی فاقم خود در مقتدای و شیخت گذاشت نه در بلاسی و در سینه نهادیم و شتا و و نه
او هم پدید بر بزرگوار خویش الطریق گردید و چند سیر ناخلف از و وارث ماندند بیست چند بناز پرورم هرتیان سنگدل *
یا ویدر میکنند این سیران ناخلف مولانا عبد الله سلطان پوری از قوم انصار است آبا و اجداد او در سلطان پور
آمده سکونت اختیار نمودند از قول علمای زمان و یکانه دوران بود خصوصا در عربیت و اصول و فقه و تاریخ و سایر نقلیات
صاحب تصانیف لائقه رایقه است از آن جمله کتاب عصمت الانبیاء و شرح شمائل البنی صلی الله علیه و آله و سلم مشهور است
از او شاه جنت آشیانی رحمه الله خطاب مخدوم الملک هم شیخ الاسلام یافته بود و در ترویج شریعت عزرا همیشه سخی بلخ میبود
و سخی متعصب بود و خلی از ملاصده در و افض سعی او بجای که جیت ایشان آماده ساخته بودند رفتند و از نهایت غلو که
دقت ثالث روضه الاحباب را می گفت که از میر جمال الدین محدث نیست در انسال که فتح گجرات شد و او در قجور وکیل
دیوانخانه عالی در عین جاه و جلال بود فقیر از سفر پنجاب بازگشته روزی بصحبت شیخ بلو فضل که هنوز ملازم شده بود
و حاجی سلطان تها نسیری بدین مخدوم الملک فتم و دیدیم که دقت ثالث را در پیش دارد و میگفت که بهینکه مقتدایان
ولایت چه جزایها در دین کرده اند و آن بیت را نمود که در منقبت واقع شده بیست همین بس بود آشنایان او
که کردند شک در خداست او * و گفت که او از رض هم گذراننده کار بجای دیگر ساینده که حلول باشد قرار داده ام که این
جلد را بجنور شیعه بسوزم فقیر هر چند از خبا یا مجبول آمده و مرثیه اول ملاقات با و نموده بودم بدلیری گفتیم که این بیست
ترجمه آن شریعت که با نام شافعی رحمه الله منسوب است که لوان المرئضی ایضا محله * بصار الناسل طر اسجد الله بکفنی
فضل مولانا علی * وقوع الشک فیه الله بجانب من نیز نگریست و پرسید که این نقل از کجاست گفتیم از
شرح دیوان امیر گفت شایح دیوان که قاضی حسین میتزیت نیز شتم است بعضی گفتیم این بحث دیگر نیست و شیخ
ابو فضل حاجی سلطان دست بر لب نهاده هر زمان اشارت بمتح من میکردند باز گفتیم که از بعضی ثقات استماع دارم
که دقت ثالث از میر جمال الدین نیست بلکه از پسر ایشان سید میرک شاه یا از دیگر است و لهذا این عبارت بعبارت و
دقت سابق نمی ماند که بر شاعرانه است نه محدثانه جواب داد که بابای من در وقت و در چیز یا اقدام که ولایت صاحب
بر دعوت و فساد و اعتقاد دارد و جواشی هم نوشته ام از آن جمله که مصنف نوشت تمام المومنین علی رضی الله عنه در زمانه
که طلوع رضی الله عنه بیشتر از همه بیعت با و نموده فرمود که یکنایه سلا و و بیغه سلا و دست مثل و بیعت مثل فی الواقع کستی که
روز احد و قای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم شده و یازده زخم خورده باشد تمام المومنین علی رضی الله عنه

شکون بگیرد که در شرح مضموعست حاشا و کلا این محالات عادی و اعتقاد نیست گفتیم ظاهر اقراتی باشد از تقابل
 یا شکون و شیخ ابو الفضل خفیه دست مراب در میان لید و مانع می آید مخدوم پرسید که تعریف اینم و بکنند که کیست از
 حال من شده گفتند و آن صحبت بخیر گذشت و بعد از برآمدن باران می گفتند که امر و زحمتی عجیب گذرانده که او هیچ متعذر
 نوشته و اگر نه باعث فخلص که می بود و در او اهل عهد که شیخ ابو الفضل را میدید بتلازمه خویش میگفت که چه غلطی که در این
 ازین بخیر و بیست چون طفلیش بدیدیم بنووم اهل وین را بد که شوی بلای جانها بشما سپردم این را x و در سینه نهصد و نود
 در کجرات بعد از انصاف از مکه معظمه بعالم نفاخر آمدند و این قطعه تاریخ یافتند قطعه رفت مخدوم ملک با خود بروی
 نشان پشیمان x جسم از دل چو سال تا بخش x گفت بشمار مصرعه شانی x و ناخلفی چند از دمانند که قابل فکر
 نیستند درین امر صحیح اسلاف زمانه از اخلاف مشتکبند زیرا که آب و هوای زمانه بهتر ازین از ایشان را نمی پرورد بلکه نمی زاید است
 خوبی اندر جهان نمی بینم x گوئیار و زگار عسین شده x و این بهمان میماند که با دشا هی کسی نتعجبی لشکر بر سر نهر و ار که معدن حضرت
 و سکنه اس تمام عالی اندک شده و سالی انجا دار با ب آمده بعضی رسانیدند که ما مسلمانیم چه گناه منیا به بر سر ما آورد گفت
 بتقریب غلو شما در رض گفتند این نسبت بر ما تمت است با دشا ه گفت بجهت تصدیق دعای خویش ابو بکر نامی را
 از شهر خود پیدا سازید تا از سر قتل و نهیب غارت شما بگذریم بعد شخص بسیار محنت غریب شخصی مجهول مفلوک را بنظر
 آوردند که این بان نامی که میخواستند سمی است با دشا ه چون در لباس کهنه و بهیات محقر او دید پرسید که بهتر ازین کسی
 دیگر داشتید تا بنامید گفتند با دشا با تکلف بر طرف آب و هوای نهر و از بهتر ازین ابو بکر نمیرد و مولوی معنوی قدس
 سره در مثنوی اشارت باین معنی میفرماید سزوار است ایچمان بیدار x ما چو بو بکریم در روی خوار و زار شیخ مبارک
 ناگوری از علمای کبار روزگار است و در صلاح و تقوی و توکل ممتاز ابنا ی زمان و خلایق دور است در ابتدا
 حال ریاضت و مجاهده بسیار کرده و در امر معروف و نهی منکر نبوغی مجرب بود که اگر کسی در مجلس و عظامت تری طلا یا حیر
 یا موزه سرخ یا جامه سرخ و زر پوشیده می آمدنی الحال میفرمود که از تن بر آرد و ازاری را که از پاشنه گذشته بود که
 روزا حکم باره کردن آن میکرد و اگر آواز نغمه در بر بگذرید می شنودی جست نمودی و آخر از حال عبرت الهی بطور مشغول
 نغمه شد که یکدم بی مطلع صوت و نقشی و سرودی و سازی آرام نمیکرفت القصد سالک اطوار مختلف و اوضاع متلون بود
 چند گاهی در محافل خانان بصحبت شیخ علاسی بود و در او اهل عهد با دشا هی چون جماعه نقشبندیه استیلا داشتند نسبت
 خود باین سلسله درست کرد و چند گاهی منسوب بشایخ سیدانیه بود و آخر ما که عراقیه در باره را فرو گرفتند بزرگ ایشان
 سخن میگفت و تکلیف الناس علی قدر عقولهم شیوه او بود و بطم جرابه حال پیوسته بدرس علوم و فنییه اشتغال
 داشت و علم شعر و مفا و جنتون و سایر فضائل خصوصاً علم تصوف را بر خلافت علماء هند خوب ورزیده او شاطبی را با
 داشت و باسکحاق درس میگفت و بقراءت عشره قرآن مجید را با و گرفته بود و هرگز نماند ملوک زلفت و بسیار خوش
 صحبت بود و نقلهای غریب داشت و در آخر عمر که ضعف بصیر پیدا کرد و از مطالعه بازماند مزمومی شده تفسیری نوشت
 مانند تفسیر کبیر مشکی چهار جلد مفسر و منبع نفایس المعیون نام نهاده و از غرایب امور است اینک در خطبه آن تفسیر تحریر موصد
 کرده از انجا بوی و جوی مجددی گایه جدید می آید و تجدید خود ان بود که معلوم است و در ان ایام که توفیق اتمام آن یافت
 پیوسته از روی آگاهی قصیده فارسیه تائیه که هفصد بیت است و قصیده کعب بن زبیر و دیگر قصاید محفوظ را در دست

و خواند تا در فواید و مفیدم و معتدله سینه هزار و یک از چنان در گذشت آفرین الله بواسطه این جامعیت علم
نیامده اما حجت که بجهت شومی حب و بنا و جاه و لباس فقر هیچ جای آشتی بدین سلام نگذاشت و جامع اوزان
خفوان شباس با گره چند سال در طارمش سبق خوانده حق صاحب حق عظیم است و لیکن بجهت ظهور بعضی امور دنیا و
و میدنی و غرض در مال و جاه و زمانه سازی و مکر و فریب و غلو در او و تقیر زده بجهت دولت آنچه سابق داشت اصلاً
قل آقا و آقا که تعالی هدای او فی صلالی مبین نگار بهمان سخن عوام الناس است که پس برید اجنت می آورد و تبریب
بهمین از نزدیک گذشته قدم بگستاخی بالاتری نهد و میگویند برزید و پیدا و لغت میرسد محمد میر عدل امروست
امرو به قصبه است از توابع سنبل و انتمند صاحب صلاح و تقوی و درج بود و او را اول حال او و والد فقیر بود و سنبل در طار
اسانده آن بلده و چه در باون در درس میرسد جلال دانمند که در حدیث شاگرد میرسد رفیع الدین بود تحصیل علم
کرده و بعد از تحصیلات کمالات بدین افاده مشغول بود و در آخر در سلک ملازمان درگاه بادشاهی برتبه خضوع
رسیده منصب میر عدلی اختیار یافت و درین منصب جلیل القدر طریق عدالت و انصاف و صدق و امانت سلوک
داشتی چنانکه قاضی قضات عهد هم بجهت ملاحظه صلاحیت عمری او از حیانت و خبیث بازمانده بود و تا زمانه که او بیا
بود هیچ مبتدعی و ملحدی را قدرت رخنه انداختن در دین هلام نبود و بعد از او نام میر عدلی بر سایر مردم مجازی و عاریت
گشت بجهت رعایت نسبت موروثی و شفقت قدیمی که بفقیر داشت در ابتدا ملازمت پیوسته میگفت که در پی
مدد معاش به پاس و زوالت صد و رکش و بهر حال فراخ بادشاهی اختیار کن که انجام بسیار امانیت و فرعونیت دارند
و چون نصیحت او را بسمع رضا و قبول نشینیم لاجرم دیدم آنچه دیدم و کشیدم آنچه کشیدم میرشا را لیه در سینه نهصد و شصت
و چهار حکومت مکه فوض شد و درین نهصد و شصت و شش بهایا بچار حجت حق پیوست شمع گردانی و دهلوی که بنو خلف شیخ عالی
شاعر مشهور است که بیانات صورت نموده و صحبت افضل روزگار در یافته و برکات آن بزرگوار او مایه شده و بوسیله حق صحبت صدق
بیرمجان داشته منصب صدارت هند با و موقوف شده و چند سال مرجع اکابر و افاضل هندوستان و خراسان ماوراء
و عراق بود و طبع نظم داشته و نقش و صورت بندی خود می بست و میگفت و بان وادی مشغوف و مالوف و چون از صحبت
خانانان بیرمجان بازگواهی بیکانیز جدا شده بدلی آمد آن زمان هم مغز و مکرم بود و در فرارات مشایخ و علی قدس لیدار و احمد
در ایام عرس حاضر میشد و مجالس عالی را بجمت و مکر و فر تمام ترتیب میداد و در سینه نهصد و شصت و شش با سینه بعالی
شافت و خانه اخلاص او هم چون دیگران خراب است و بد اقصیت که یکا تم و جری اکتفا الله العلام و از
فازا اشعار شیخ گدا نیست خزان گهی جان منزل غم شد گهی دل غمت بر ما میرم منزل منزل به مشوقا فل ز حال بد
که از حال تو بگدم نیست فافل به دل و روانه در زلف تو بستم به گرفتارم بان شکین سلاسل بر بجان وادان اگر آسان شد
کار نبود ای حاشان را کار شکل که امی جان بنا کامی بر آمد نشد کامی زعل یا رحال به جامع این اوراق از مکر
علا و الله و له نوشته که قابل نهاد نیست و گمان چنین دارم که از وی نباشد و اما علم میان جمال بنان شده
و دهلوی شاگرد پدر بزرگوار خود شیخ نصیر الدین و برادر میان لادوی از طایفه کنبوت علم الطایفه از آن خود بود و در
عقلیه و نقلیه خصوصاً فقه و کلام و عربیت و تفسیر و نظیر و بیشتر در فتنه نما که کرد و حسنی که کتاب مستبانه است
میگویند که چهل مرتبه از اول تا آخر درس گفته همیشه درین گفتی و افاده علوم دینی فرمودی و بجا از ملک و سلطنت

از روی بیخوشی و غم و محزون بودی که شاکر و شکر می آید شده اند هرگز ملا تو نگه نشسته در بنده هشتاد و چهار
 در بقدرت و قدرت قاضی جلال الدین بلقانی اصل از توابع قلعه کبریت و داشتند متوجه حق گو و حق پرست
 اندایت باطل بجا رفت کردی و در او واسطه بدین مشول شد و چند سال در آگره اقاوت فرمود و بتقریب بجهت امور که شرح
 آن در این سنو است گذشت بعد از نقل تا منی یعقوب با من جلیل القدر قضا استغاث داشت و در دیانت و امانت بنفس
 عین حق عین بهترین قضات بود و اما بشومی پس ناخلفت بیداریت که ساله هر شکل و سایر و کلاهی بختس و قلت عقل مسا
 و در هر گاه با داشت رضای زمانه و اهل آن می باشد که کل خرج یافت و حکام آن و بار چون آوازه رسوخ او درین اسلام
 و اهل آن گاه که شنیده بودند بزرگوار و عظیم و کرمیم او با قاضی القابلیت که شنیدند و از آنجا بزیارت بیت الله الحرام مشرف شده و با
 دعوت حق را بیک اجابت فرمود و قاضی طوایسی طوایس از توابع خراسان است بسیار بدیانت بود و اما چون علم
 نداشت و بعضی حکما غلط هم میکرد و از بسکه ظلم از اطنیا هر زمان مشاهده کرده بود و هاشم بدگمانی غالب بر ایشان
 و داشت و تا میتوانست جانب فقیر میکرد نسبت هر چند ظلم از هاشم بود و هم میبود و نشید اینست
 که درین ایام اگر اینست که ظالم دادخواهی میکند و همان سخن شیخ ابو فضل است که اگر امام حکم در زمان مای بود قاضی و دیگر شنید
 چون قضیت خاتمان واقع شد بسیار گفت که اگر متن مال باغی با زینت این بود با حکم عزل او نصب قاضی یعقوب
 و بعد از آن با ما از عالم در گذشت قاضی یعقوب مانگیوری خویش قاضی قضیلت است علم فقه و اصول و فقه و فقه
 بسیار است و خوش طبع و شگفته بود و اشعار عربی و با در بجهت می گفت و عالی از منجلیت بود چون چند سال از منجلیت
 پس بودی گویند که از جنات مقوی با بسیار بخورد و مجلس شایسته ای بکیفیات و غیرات آورده تکلیف بقاضی هم نموده اند
 او امتناع آورد چون پرسیده اند که از کدام قسم بخورند یکی از سقران اهل هند در بیگفته که قاضی پاره بخورد بعد از عزل او را
 بنصب خنابنگار نامزد کرد و اینقدر است تا او را با واسطه شریعت نفس انجام موجبات مقویات با و خلیه بعدی بهم رساند
 و در مخالفت با محرم کالی شریک بود و باین تقریب او را در آن امام ازان و با طلبید حکم حسین در قلعه که ایاز شد و هم
 مداه که ایاز از زبان بر لبست و بپیر من الملک و طاهر زردی پوست شیخ حمید البی صدر الصدور و رولده شیخ احمد
 بن شیخ عبدالقدوس گنگونی است چند مرتبه در که منظره مدینه طلبیده رفته علم حدیث را خواند و بعد از آن که بازگشته آما از پیش
 با و انبیا و در کرم سام و خنابنگار بود و در پیش محمد بن سلوک می نمود و تقوی و دلهارت و زراعت و عبادت ظاهر استغاثه
 چون بنصب شد در آن جهان زمین در دماغش و وظائف و اوقات بخلاف آن بخشید چنانچه در زمان بیخ
 با و شایسته این است که استقلال نگذشته و حشر عیش این اوقات که او داده داده و با د شاه را چند گاه نسبت با و آنجا
 اختلاف پیدا شده بود که گفتن پیش پای او می نهادند و آخر صحبت مخالفت محذوم الملک و سایر علما بقتس جلیگر که
 با او بودند بسیار طلب خود بیشتر را فلما کرد و عقب آن نسبت معکوس شد و عظم اسباب بیبوطا و می این بود که زمان
 که او شاه از منظره استغاثه را قاست فرمود و قاضی حمید الملک قاضی متوجه استغاثه نزد شیخ بود که بر منی متولی امر و سلازین
 طلبید و صاحب دولت سمعی را که تعمیر آن بود استم کنیز برده بخانه بنا کرده و چون معارض و منصرف او شد هم بر روی شهنشاهان
 که آن روز با نفس را بدست نبی علیه السلام کشاوه و امانت که تا کون با بل سلام رسانیده چون طلبید آن بوجوب طلب
 شیخ را در منظره استغاثه را فرستاد و او را قند و شیخ ابو فضل با بخار مردم شنیده بود و بر من رسانید و گفت که سب

تحقیق از بوقوع پیوسته و علما بعضی قبل و بعضی بر تشبیه و معبار و اوقائل شده و در فریق گشتند و در نهایت گفتگوی کوی کوی
 بود هر چند شیخ از با و شاه حضرت قتل او میگرفت تصریح نمیدادند و در پرده می گفتند که بسیار است شریقی تعلق بشا و ازانچه
 می پرسید و برین مدتی باین تقریب در بنداند و اهل حرم شاهنشاهی بشفاعت نجیب تخلص فرمایند و خاطر شیخ در میان
 بود چون مبالغه شیخ از حد در گذشت جواب فرمودند که سخن همان است که گفتیم شما میدانند شیخ بجز رسیدن نخل
 حکم قتل او کرد و چون این سخن بر من رسانید خیلی در بیم و بریم شند و اهل حرم از درون و سائو تقریب این بند و ابر بردن گفتند
 که این ملایان را شما نوازش فرمودید و کار ایشان حال آنکه ای کسبیده که ملاحظه خاطر شما هم نمیکند و حکم شما برای اهلها حکومت
 و جاه خویش فرودم را قتل می رسانند و چندان مقدمات گوش بادشاهی پر ساختند که دیگر تاب نتوانستند آورد و ماده که از بند
 یاره غلیظ شده بود یکبارگی سر کرد و درون ریخت و شبی در عوض انوب تلا و آمده این ماجرا را باز نموده از حضرت باین تمسک
 و مفتنان اصداش تحقیق این مسئله می نمودند یکی میگفت که گویانی که گذراوند که جمع و تعدیل کرده باشد و دیگری می گفت که
 عجب از شیخ عبدالبنی آنکه او خود را از اولاد امام عظم رحمة الله میگرد و حال آنکه ندیدت امام عظم رضی است بنی از کفار مطیع الاسلام
 موجب نقص عهد و ابر او می شود چنانکه در کتب فقه اخفی مبسوط است پس شیخ مخالفت جد خویش چگونه نمود یکبارگی نظر
 از دور بر حساب این منتخب انداخته متوجه باین جانب شده و نامیر و همش طلبیدند و فرمودند که پیش بیار فقم و پرسیدند
 که تو هم شنیده که اگر فرودند روایت مثلا معتضی قتل باشد و یک روایت موجب خلاص مفتیان را باید که روایت خیر
 را ترجیح دهند عرض کردم که بله همچنین است که حضرت میفرمایند مسئله اینست که ان الحاد و ذوالعقوبات نند
 بالثبتهات و منی از ابفارسسی او اگر دم بطریق تاسف پرسیدند که مگر شیخ عبدالبنی برین مسئله مطلع نبود که آن بر همین سبب
 را بگشت و این خود چگونه باشد گفتم که البته شیخ عالم است با وجود این روایت که دیده و دانسته حکم کرده ظاهر از برای
 مصلحتی بوده باشد فرمودند مصلحت چیست معروض داشتم که سد باب فتنه و قلع ماده و لیری عوام در روایت شفاء کما
 عیاض که درین باب بنظر آمده بود گذرانیم بعضی خیابان گفتند که قاضی عیاض مالکی است سخن او در و یا از حنفی مستند است
 با و شاه از من پرسیدند که چه میگویی گفتم اگر چه او مالکی است اما معنی محقق اگر بحجت سیاست عمل بر فتوی او کند شد
 جایز است و درین باب سخن بسیار گذشت و موی سبب شاهنشاهی را در آنوقت مردم میدیدند که چون موی شیر برکت
 بود و از عقب سر مرانغ از بحث می آمدند یکبارگی اعراضی شده فرمودند این نامعقول است که میگویی در حال تسلیم کرد
 باز پس آمده در جرگه ایستادم و ازانروز باز ترک لیری و مجلس مباحثه نموده و گوشتها ترا گزیده گاه گاهی از دور گوش می کردی
 و کار و بار شیخ عبدالبنی روز بروز تنزل پیدا کرد و نسبت بحجاب و اعراض و تفاضل و سلب جدید و قدیم کشید اصله بود
 نیرفت در همان ایام شیخ مبارک از اگر بعضی بحجت تمیست امری آمد و با وی این ماجرا در میان نهادند و او را شادان نمودند
 که شما امام زمان خود و مجتهدید و اجراء احکام شرعی و ملکی چه احتیاج باین جماعه دارید که هیچ بهره از علم جز شهرت کاذب ندارند
 گفتند هر گاه شما استاد ما باشید و سبق پیش شما خوانده باشیم چرا ما را از منست این ملایان خلاص نمینسازند و اگر چه در جهنم
 بر میان حقد و عناد بسته گفت دعوی اجتهاد فرمایند و از ایشان محضری بطلبیدن بود که محضری در باب اجتهاد و ایشا
 و فضیلت ایشان بر جمیع مجتهدان نوشت و شیخ عبدالبنی و مخدوم الملک چون احوال الناس در مجلس با جان بزور گرفتند
 آوردند و چاکس تعظیم ایشان نکرد و در وصف نعال نشستند و خواهی بخور و کره برین داشتند تا گواهی خود نوشتند

چنانچه در ضمن قانع سنوات مشروح گذشت و عاقبت الامر بر دورالسفر حجاز خصت دادند وفات شیخ در سنه ۱۲۸۵
و نود و یک بود شیخ احمدی قاضی مشهدی وال از فحول علما کبار صاحب نقوی و ریاضت و مجاهد بود بسیار
ضعیف و مسن شده چنانچه قوت رفتن کشتن نداشت و در آن کبر سن بر بستناری صعب افتاده و قرآن مجید را
در یک سال یاد گرفته بود اکثر کتب متداوله را بر دکر داشت اگر شاکر در کتاب فلفله کرده از یاد گیتی و تفسیر حدیث
و سیر و تاریخ خوب میدانست بمشهری و هم عصر شیخ نظام الدین مشهدی وال بود در قرارت فاتحه عتب امام نسبت
به بیان میگفت که بای وجه متعرض اند فقیر در صحبت شریف ایشان رسیده زمانی که درس شرح و قایه می گفتند
و آن قطعه نزل را شاکر وی از ایشان میخواند که *شعر ابو بکر الوالد المنتخب* * *أمراد الخروج لا امر حجب* * فقد
قال *إلى غرقت خروج* * *لكننا را هی لی أم آب* * *فقلت أله شمعن یا بئی* * *بئنی آتی عن تلقی الحلب*
و نزد درین بود که گفتار باشد یا کفار که صیغه مبالغه است در تانیث کافر ایشان می گفتند که کفار باشد یعنی
چه دیگر هم آمده است چه گفتار فارسیست فقیر گفتم که هر حال کفار ظاهر تر از کفار است و الله علم قاضی حدیث
جلندری هم اللاموری دانشمند ستم بوده و کشف اهل تصوف و سلوک بسیار خوش طبع و خوش صحبت بود آنچه
مشهور است که وقتی از اوقات تلمذ شیخ عبدالله مخدوم الملک کرده اما فقیر تحقیق او را بر تبت از مخدوم الملک زیاد
یا فتم بیه مشرب بجدی داشت که عوام کمان الحاد با و میکردند حسن ظن بر و غالب بود در هر کوشیه تجربه یافتی اگر چه بظاهر
مبتدع بودی از روی اعتقاد بملازمت او رفتی و دست بسته استادی و سخن آنها را بجهت دانستی گویند مبتدعی بصورت
مجدوبی برو گذشت قاضی دست بسته بنا بر عادت خود پیش از عظیم استاد و او از روی قنای میگفت که خضر ایم است
قاضی در پای او افتاد و گفت مرابانی مبتدع گفت الحال بواسطه که خدائی دختر خود دل نگرانه دارم و آن موقوف بقصد
تنگ است بعد از فراغ خاطر ازین کار ترا بخر ملاقات میدهم قاضی فی الحال مقصد تنگ با و داد شخص بعد از دور
بخدمت قاضی رسید و گفت بیا که خضر تو تا ایم و او را گرفته بدینا برد شخص بسیار طویل القامت قاضی کوتا دت بود
و در آبی که تا بعلق بود رفته با ستاد و گفت بیا که خضر اینجا است قاضی گفت من آب بازی نمیدانم چگونه بیا می گفت ترا
بجای خضر دلالت کرده ام اگر تو توانی آمدگناه من چیست و حکایات دیگر مضحکه ازین نقل می کنند و نوشتن آن خاله
از سخنانی نیست ازینجا قیاس ساده لوجی قاضی میتوان کرد و زمانی که اکابر لاهور را نامزد در اطراف کرده هر یک را در
شهری بمنصبی منصوب گردانیدند او را قاضی بندر پنهان از ولایت کجرات ساخته فرستادند و در پانچا بجوار حیدر علی
بیوست و از وی سری قابل شیخ محمد نام ماند که درین تاریخ قائم مقام بدردران شهر است مسان الهدایه الملک
از دانشمندان مستعد صاحب تصرف بود و طبیی و قاده داشت و زهنی نقاد و در فقه و اصول فقه و عربیت نظیرش
نبود در نحو سال نوشته بنام سیکه از ادب است قطعی نامها التزام ابر و اوصله مشال در عین عبادت نه سابق و لاحق
الکونیا لیا کتبی نیست فقیر زمان حکومت حیدر علی که کتبه با سیاطا نامور و تصنیفا او و نیز غریب دیدم اول سال که از طول جفا
سطر و از عرض تبرها نقد سلوک و بدول نوشته بودند و احکام و مسائل چهارده علوم ازین استخراج می یافت دو شیخ
مقام از سال که عبارتست بر و در مقامات حیرت داشت و از اقبطون نام نهاده بود و تصنیفات دیگر هم می گفت
که غیر از آن دارم اما بنی انجام او میگفتند که این رساله چهارده علمی و قبطون تصنیف حکیم از زنی است که در جنوب آملی

شهاب الدین مشهور معارضه نمود و قلمباز روزگار در کتب غایب شیخ عظیم لکنوی که ثانی امام عظیم خطاب یافته بنگارنا بجا بیان آمد که اولاد
شیخ عظیم است تقابل نمودند اعلم میر سید جلال الدین قاری اگره انکا بر سواد اگره است و در زهد و دلگشایی داشت و از ابتدا تا انتها
کوشه عزلت اختیار کرده از صحبت با ضیاء محرز بودی و بی تکلف و بی تقصیر نیز نیست و از جانب حضرت غوث صاحب
قلب ربانی ساکن کشور لامکانی شیخ محیی الدین عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه و ارضاء عنان مرید میگرفت تا عالم عالم
را و اعراف کرد و اکنون فرزند رشیدی بر سر سد و او وقتا بمقام پدر بزرگوار است و بفقیر و مسکینت و غربت میگذراند
و چون گوگرد دولت قاهره مسار که وطنه بکفایت اولاد او مجادلس انا فاق محروسه اگره روز بروز ارتفاع یافت شعله
این بیچارگان فرو نشست و دیگر خانواده های مروج منیر بقیاس و بوبرانی نهادند صد هزاران طفل سر بریده شدند
تا کلیم الله صاحب دیده شد شیخ حسین احمدی که شہرت چنان دارد که از بنا بر حضرت قطب المشایخ سلطان
الواصلین حضرت خواجہ حسین الدین سجری چشتی است قدس سره و حال او چون بادشاہ را در اوائل حال صفا و حضرت
خواجہ اجیر نسبت با دکناری دست داد معاندان بر این منوی بعضی مشایخ فخروری که ایشان نیز در استیصال و قهر این
جنس ساهی خلیل بلخ فرموده نیز اسم الله تعالی نسبتش او ای شهادت نموده گفتند که از حضرت خواجہ عقب مانده و
درین باب صد و رو قصصات نیز بموجب زمانه سازی مصرعه و لکن فخر آفت فکری فی ثباته حضرت نوشتند و آن
قولیت موروثی چندین ساله دیگران تفویض یافت و شیخ چون دستگاری عظیم داشت و در انصوبه با و شایسته
میگرد و سوانح دیگر علاوه آن مشغولت الوال امری تاب نیاورد و او را حکم اخراج بجانب مکه معظمه فرمودند تا در
سفر این در خصت گرفت بزین شیخ اسلام فخر گوید با نام دور و زیکه از فخر بر آمد بغیر کم توجه بکابل برسد محمد حکیم میرزا و ایشان
شیخ از سفر حجاز آمده ملازمت نمود و شاکلا آوا بے که نوذربیان نو مسلم و نو بریدان نو دولت حالا قرار داده اند
از دیو وقوع نیجا مید بعد از مطالعه در صفو احوال و خلوط پیشانی باو معنی بی اخلاصی بزرگم خود مشا اده نموده حکم مس در قلعه بکر
فرمودند چند سال با بنجا میرود تا در شہ اشق و العت بسی بعضی مقربان معتقد شیخ را حکم طلب از بکر شد چون همراه
بعضی از مجوسان مثل شیخ گمال بیابانی قلاب که شمه ذکرش بالا ذکر گشت و قاضیان فخرور کرسی شیخ میرا اجیر چشتی
تا چهارده سالی با بنجا مجوس بودند و بسبب نظام الدین احمد فرمان تمام ایشان رفته بود آمده کوشش نموده بجا
کردند و حکم بخلص ایشان صد و ریافت و چون شیخ میر میرفتا و ساله بود و آواب خدمت ملوک طریق ملازمت ایشان
برگزین زبیده و نمیدانند وضع قدیم تعلیمی فی الحکله تسلیمی ناتمامی کرد و بار از بکبیده و ناخوش آمده حکم میرزا فرمودند که فرمان بصد
بیک زمین مدد مناس و دیگر نوشته او را بار دیگر روانه انجا سازد و بیکم بادشاہ و والدہ خلیفہ الزکاتے بانندون محل در مقام
شفاعت در آمده گفت که پوتم او و والدہ میر فرقت دارد و در اجیر و منس از برای دیدن فرزند کبابست چه شود اگر او را
خصت وطن فریاد فاسج مدد معاش از شما میخوانم قبول فرموده گفتند که چه میجو در انجا کمی رود باز و کافی بلای
خود و امی کنند و فتوحات و نذر وینا کبیا پیش اومی آرند و جاور اگر اہمی سازد و خائیش و والدہ خود ما از اجیر
ببینجا طلبد و ان معنی اورا العایت و شوار تر از رفتن مگر بود و و شبی که صدر جهان بمقرب تسلیم تولیت اجیر چشتی
گذشت جامع انتخاب را از نظر گذرانند آنهم را که خود یافته بود و در بر نموده و در ضایان امرند ابرہ و دیگر مسکینان
و از صدر جهان پسندید که آن بر بلوچ ساوه لوح که عبارت از شیخ حسین باشد کجا است فقیر را و دانیدم که

و بعد در جهان بمبالغه گفتند که چون من قابل این سعادت نبودم باری اورا استولی آن بلده محفوظ سازند که حق بر کز
قرار یابد از آنجا که شان بلند و ستانیان تربیت اینها جنس نیامده است و بیچگاه از یکدیگر سینه صاف نیستند و حق
من بیچاره سی می شکور شدند و در باب شیخ حسین و آن پیر مرحوم شکسته است حالا مضطر و مضطرب و در گوشه مشغول
افتاده و مجال ترویج و خانهای اهل دنیا دار و دونه اینچنین وسایل و وسائط بر چند راه عرض شد و دو خانه شفاعت
خرابست انقص شیخ مشارالیه عزیزالوجود و خیلی خشم و برکت روزگار است هر چند مر با وسایقه معرفت نبود
اما درین ایام که از سفر حجاز آمده و محنت بند کشیده چنانکه بنیاید که توده نوریست و ملکی است مجسم و سخن دنیا تلویح
که هرگز در خلا و بلا بوزمان او میگردد شسته باشد همیشه بر ریاضت و عبادت و مجاهدت مشغول و صائم الدنیر و قائم اللیل
امید که حق سبحانه و تعالی بموجب این *ان مع الحسب کسب ایاک مع العسب کسب ایاک* او را فتحیابی حاصل شود و این مرزده که شعرا
اذا اشتدت بك البلوی ففكر في الله ففكر بين يمينه اذا فكره فافترقه فافترقه با مخرج او فادارک ما فاقنا من دهرک
آن مقتدر اهل صلاح من مقید شهرتند این پنج و قلاح و در تازین العی پریشان گوی و هرزه گوی و هر دو ترقی و ترقی و ترقی و ترقی
و بلده و عیال و اطفال و اهل و ولد خویش تحقق شوم و بقیه عمر که مانده صرف کاری نمایم که بکار آید بیت
پیرانم که گرز دست بر آمد + دست بکاری زرم که فصد بر آمد + و چون هنگام تحریر این سطور نشو و سعادت
در سرکشان و نسیم سحر مبارک در روزیدن و تبا شیری صاوق در رسیدن بو و اگر تیر این دعا بغرض بهبود
اجابت رسد از گرم خداوندی که دایم تو بر جنت بیدریغ او کرده و به لطف بی پایان او دست آموز شده ام بحسب
سپت غالباً خود ابد کشود از دولت کایدی که دوش + من همیگرم دعا و صبح صادق میدمید + اگر چه مقام این شیخ
بنو و اما چه کنم که از بس بیایستی و بیقراری که در جان و دل منزل گرفته این یکد و ناله حزین بر تالی خامه بزمبان
انشاء الله تعالی عفو و معاف باد سه هرگز چنین نبودم که در دل بنا لم + این با بر دل من غم میکند گراسنی
شیخ عبدالقادر ساکن ای فلذه الکر و قره العین مخدوم شیخ حامد قادری روح الله روحه است زمانی مخدوم حمزه
المدتقانی در عهد سیرامخان خانخانان در آگره تشریف داشتند که تلمیذ طالب عالی مشغول بودم اما سعادت ملازمت
حاصل نشد و چون سیرامخان بتقریب بعضی حسا و اهل عباد که بجایه ناپایدار مغز بودند عمده آنها شیخ کدانی بود نسبت
بمخدوم نیکو پیش نیامد و از اچه طلبید او بغایت پیچیده تقال بگردید و سیرامخان را رسید آنچه رسید و شیخ محمد عوث این
فتور را در همان عهد نتیجه توجه خویش میدانست چون مخدوم در ملتان تشریف برده جان علوی آشیان او بنظر
ملار اعلی و در حیطه قدس مجاورت گردید و نقش مطهرش در موضع حامد پور از توابع ملتان بطریق امانت مدفون گشت و
در میان شیخ عبدالقادر و شیخ موسی برادر خردش سالهای دراز بر سر سجاده شجاعت سناقت شیخ موسی اگر او تالی
سالهای دراز بر سر شیخ عبدالقادر در چپورشی بتقریب تکلیف خوردن گو کنار و امتناع و ازان امر صحبت با
راست نیامد تا روزی شیخ عبدالقادر در دیوانخانه چپورشی از فراغ جماعت نوافل میگذاشت و با و شاه فرمودند که شیخ
نمایند در خانه گذارید گفت با و شاه هم این ملک نیست که حکم شما باشد و شاه بنحیدر گفتند چه است این
و سلم کردند که چون ملک از ما میخواهی در ملک ما هم میباش و شیخ فی الحال بدر آمده از مد و مساش گذار شده و ترک
گفتگوی نزاع و جدال برادر خرد کرده در اچه که گورخانه اشلاف عظام او بود رفته عزت چتبا نمود و در دست عینت شیخ

مولانا محمد رفیع صاحب مدرسہ دارالعلوم دیوبند مولانا محمد رفیع صاحب مدرسہ دارالعلوم دیوبند مولانا محمد رفیع صاحب مدرسہ دارالعلوم دیوبند
 فتوحات میرسد کہ حاجت سبب مدد معاش نذر دو درین ایام شیخ موسیٰ بعد از زهد و عبادت مجاہدت و مشیت
 چندین سال ارادت متعارف رسمی سادہ شاہ آورد و شخصت سپاہگری یافته و تسلیم نوکری کرده داخل امرای
 بالندی شد و این بدان میمانست کہ یکی مسلمان شد و دیگری گفت خوب کردی کہ یکتو مسلمانان کم بود و شیخ
 موسیٰ با آنکہ در حضور بادشاہ بود در عین دیوانخانہ حاضر و عام اگر وقت نماز میرسد خود اذان گفته نماز را بحضور حلیقہ وقت
 بجاعت می گذارد و بیچکس چیر نمی توانست گفت و چون خبر مکتب او شیخ عبدالقادر رسید گفت او استحقاق نزاری
 ہم دارد چرا پیش ازین نوکرت روی تقریب تا این زمان در افتاد و جاگیر در ملتان یافت و شیخ عبدالقادر بہمان
 عزت و جاہ فقر کامیاب گشتہ بروش آبار کرام در مقام خلافت نشسته بہدایت و ارشاد و خلایق مشغول است
 و اوقات گرامی عبادت و ریاضت شاق و مجاہدت صعب مصروف میدارد و ریاست دینی او سکہ زدہ گشتہ
 ما آبروی فقر و قناعت تمیزیم * بابا دشت بگویی کہ روزی مقدرست * شیخ کبیر صاحب سجادہ مخدوم شیخ
 بہا والدین زکریا قدس اللہ سرہ بود مردم ملتان نام او را بعنوان ولایت میبرد و اعتقاد ایشان در حق او بشانہ کاکر
 میخواست و دیگر وزیر سوار بلکہ مشیتہ ہر جمع میشوید و ازبک شاعری بود چنان بنظر درمی آمد کہ گویا سبب تامل کرده و از سر
 او کہ بیداری شب بدان باعث بود عوام الناس او را مست خیال میکردند ازبک خون خورم ہمہ شب خود ہم
 مردم شہتہ تمت میخوار گے مرا * ہر چند شیخ موسیٰ قادری کہ ذکرش بالا رفت بمعنی را برستی ظاہری فرود می آورد و مقولہ
 پیوستہ ایست کہ سترسم کہ مباد اولیا سابق ہم کہ اخلاق ایشان در کتب مسطور است چون شیخ کبیر باشند کہ بولایت
 مشہور شدہ و شاعران گذشتہ نیز چون شیخ فیضی و دیگران باشند معاذ اللہ فقیر شیخ کبیر را یکبار گے در فقیر ہمراہ
 حسینخان دیدہ ام و شکوہ از وظاہر بود و باطنش را علام الغیوب دانہ قطعہ از سبب گے ہر گراما مبارک سائینی
 بار سادان و نیک مردانکار * در تو احوال او ذانی چیست * محاسب را درون خانہ چکار * وفات او در سنہ اربع
 با خمس تسعین و شہارہ بود و در مقبرہ آبا عظام خویش علیہم التحیہ والسلام مدفونست میر **علی** لویا نہ از مقبولان
 زمانہ و خلفای عظام شیخ عبدالرزاق ہنہانہ است کہ از شاخ مشہور و قبلہ ارباب و جد و حال و مقتدای اصحاب
 فضل و کمال است میرزا سن ہشتاد سالگی تجاوز فرمود و قدم در خانہ نمودانہ و در مدت العمر گرامی بعد از تحصیل خدمت
 ارستاد قدم از خانہ بیرون نہاد و مرجع اعیان خلق از امر او فقرا بود و از خواری بسیار نقل میکنند ہر کس کہ بصدق
 نیت بشرف صحبت او فائز شدہ و در حلقہ ارادت او در آمدہ توفیق اجتناب از مناسی و ملاہی یافتہ بہبہای
 سناست پیدا کردہ و سبب مقصود حقیقی برودہ از انجملہ محمد حنفی خویش میرزا نظام الدین احمد کہ جوانشہ رشید بود اما اللہ
 بفسق داشت چون از لاہور بحیث فوجدار می پرگتہ شمس آباد کہ در جاگیر میرزا مقرر بود روانہ شد در لویا نہ رسید
 بمیرادیت آورد و موفق بتوبہ شد و خود را از جمیع مخدرات و مخلورات گذرانیدہ بارہا التماس فائز شہادت از
 میر می نمود ایشان بنفس را نذند و در عرض سہ چار ماہ آنچنان بصلاح و ورع و ریاضت و عبادت انصاف میدا کرد کہ
 خلیہ از اہل تقوی برو عظیم میزدن بشانہ کہ بان دولت و جمعیت و شوکت برای نماز تجدیر خاستہ خود مدد خد متعارف
 آب وضو میا می ساخت و کسی اسیدار نمیکرد ایندو در آنکس نفس میرزا تیر کرد و در ضمنی از مواضع شمس آباد کافران حربے

جنگ مروان کرد و در وجه شهادت رسید و در همان سال هجرت ما نیکو همراه میرزا نظام الدین احمد حضرت وطن ما دست
 گرفتیم بلازمیت میر رسیدم سخن از شهادت جعفر خان در میان آمد فرمودند شهادت را بهدین نشاه استیغای لذات
 فرج میباشند چنانچه کلام مجید از آن حالت خبر میدهد که قبل احوال عندنا بقیم یوز قون قرچین انکراین تقریب
 گفتند که جوانی نو که خدا درین تو احمی شهید شده بود و بهمان هیات صلی شبهای جمعه با زوجه خود صحبت زناشویی
 میداشت فقیر گفتم که میگویند که از ایشان تو والد و تناسل هم میشود چنانچه مشهور است و در قضیه بسیار که مولد فقیر است
 سخن نام افغانی شهید شده بر شب جمعه با نوع عروس خود صحبت میداشت و او را از افسانه این راز منع کرده بود و چون
 آن زمان زن طاهره شد و مردم او را با امری ناشایسته متهم میداشتند بعد از مبالغه بسیار صورت واقعه را بخوشد من
 خود که ما در سخن باشد گفت و در شبی هم او را نیز نموده و ما در فریاد زده و نام پسر برده خواست که او را کنار گیر و انصاف
 غائب شد و از آن روز ما آمد و رفت سخن بر طرف گردید و مادر بناام پسر جایی کنده که حال هست این قضیه چون
 باشد میر جواب دادند که در تحت امکان است و محفل آنرا منکر نیست میرزا میگفت میتواند بود که جن بصورت
 شهیدان متمثل میشده باشد فرمودند جن را قدرت تمثیل با بدان انبیا و اولیا و صلحا و شهدائست و وفات
 میر در سنه هزار است و دو یا سه یکی از فضیلهای شیخ امام تاریخ یافت و طالب میر رسید محمود خلف صدق ایشان
 جانشین است شیخ معین بنیر مولانا معین و اعطای مروی مشهور صاحب معارج النبوت است بلکه بود
 بصورت بشری و چندگاه بحسب فرمان خلیفه الزمان بامر قضای لاهور اشتغال داشت در بندت میگویند که هرگز حکم
 بازام خفی نکرده و اگر مدعی الحاح بر فیصله قضای می نمود او با الحاح و عجز و زاری میگفت که از برای خدا شما با یکدیگر صلح نماید
 تا من درین میان ما خود نشوم و شرمنده نباشم و نیز می گفت که شما هر دو بمانید و تنهایی من ناوان را باد و انا کارا فنا و
 پس مرا شرمنده درگاه خداست میسازید و اگر زنی از جهت غیبت شوهر طلب تفریق میکرد و حسب استطاعت
 کفایت او را از خود میداد و گفت اینقدر و جهت معیشت بگیر و انتظار شوهر بپیر و از وجد امشود بد و معاش خود را که
 بکلی بصورت کاتبان میکرد تا کتب نفیس قیمتی بینویسایند و آنرا مقابله میفرمود و مجلد ساخته بطالب علمان می بخشید
 و مدت عمر کار همیشه او این بود و نیز از آن مجلد ازین قبیل مردم بخشیده باشد در سنه خمس و تسعین و تسعمائة از سر اس
 محنت آباد و تیار بر وجه عقی خراسید و از و در پیرمانند که یک در بیگانه ها و معرکه با بکشتی گیری و دیگر بکوت تر باز
 مشهور است و همین عنوان نرود و شاه مذکور شدند و تماشای ایشان را دیدند حجاج الحی من المہبت و یخروج
 المہبت من الحی میر عبد اللطیف قرومی از سادات حسنی سیفی است از علوم عقلی و نقلی بهره تمام
 داشت و اباجند سلسله ایشان تاریخی آمده چنانچه حیرت شاعر مشهور و ریح قاصی بچی والد ماجد میر مذکور میگوید که
 قصه تاریخ از و باید شنید کسی درین تاریخ مثل او ندید او یاکے از خویشان او خروج شاه اسمعیل را ندید
 ناحق یافته و بعد از آنکه گرفت و گیر کرده اند گفته که من ندیدم نا حق گفته ام و باین رنگ خلاصی یافته و سادات
 سیفی همیشه متعصب بوده اند و لهذا شاه طماسپ ضیاع و عقار ایشان را بدین تهمت کشید و گرفت و باعث
 آمدن میر عبد اللطیف در بند این بود فقیر از میرزا غیاث الدین علی لقب باصفهان شنیده ام و چون میر عبد اللطیف
 و قبیل اس از نظر شاه افتادند زیرا والد و له صاحب تذکره که هم برادر جزو عبد اللطیف و هم تربیت کرده او بود او را

حضرت میگفت بنا بر مصلحتی قصید در باب اظهار ابرو بر خویش گفته که منصرف از آن جمله است مصرعه لعنت که میگوید بر حضرت امان
چون از او پرسیده اند که میرزا در کنار خود پرورش داده بود او را چون امانت کردی در جواب گفته که نمی بینید که بجهت رعایت
حق او را حضرت آقا گفته و نام پدر را بی تعظیم آورده ام با آنکه چون ارباب ضلال و فساد خاطر نشان شاه طما سب
ساخته مزاج او را از میریحی منحوت ساخته اند قورچی عفریت صورتی زبانه سیکر را از او زبان جهان نقین نموده حکم
مینویسد که میریحی و فرزندش میر عبداللطیف چون در وادی سنن غلوی تمام دارند باعث استقامت سنیان فرودین
ایشانند بنا بر آن هر دو نام برده را با کتب اهل سنت که در سر کار ایشان با شد تمام گرفته نزد ما فرستند لعل عمار
و اطفال ایشان را در صفهان برند و میر علاء الدوله که آن زمان در آذربایجان بود قاصدی بسببعت تمام مصحوب کتوب
مشطلمین ماجرا نوشته میفرستد و میریحی را که میگوید مصوم میگفتند تو چنان گرفته نامت یک و نیم سال در صفهان مجوس
میدارند تا بهما حالت از جبر انبیا لم بر که درت و طالت خلاص می یابد و میر عبداللطیف فرار نموده خود را چند گاه در
جبال گیلانات میگذرد و بر حسب وعده شاه مخفران پناه متوجه میزند و سعادت خدمت حضرت علی در یافتن او
و موافق انعام و احسان سیکران با دشاهی مخلوط میگردد و با شاه پیش ایشان سببی چند از دیوان خواجها ماقط و غیر آن
خوانده اند میر عبداللطیف در تخم جیب سینه هشتاد و یک در هموره جدیده فخر بردار السیر و رطل انتقال نموده
تخم جاووانی و حور و قصور اتصال یافته بالای قلعه جمیر در جوایر رسید حسین خنگ سوار در فون گشت و قاسم
ارسلان فخر آل تیس تاریخ یافته و فرزند رشید نجیب سعادت مند او میرزا عیاش الدین علی اخوند المللق تقیب خان
که با طلاق طکر پراسیده و بعضائل و کمالات علمی آواسته در علم سیر و تاریخ و اسماء الرجال نه و عرب مثل وی نشان
میدهند و نه در علم چنانچه گذشت و فقیر آباد از جمله مقربان نسبت کفایت وجه هم سببی از عهد صبی است حالیا شکر
در خدمت بادشاکه به سجده قیام دارد و از یک قرن باز در خلوات و جلوات بخواندن تواریخ و قصص حکایا و افسانهها
فارسی و هندی که درین عهد ترجمه یافته مشغول است و میتوان گفت که جزو حیات خلیفه زمان شده و جداست
از ویک نسخه متصونست درین تاریخ اندک عارضه تب عارض وجود شریف او شده امید است که صحبت عالی
و شفا کامل یابد چون نیکان همه جا غزاند بقای ایشان با دو بهان زمانه را چه احتیاج بدعا که همان بکار خودی کند
و ستم بران زبانت که آلوده نام این قوم بی نشان گردد و خواجهد محمدیحی بسبب از فرزندان حضرت خواجهد اسد
قدس اندر وجه است هفت خط از خوب مینوشت و در آن وادی استاد بود و در علم طبابت و معالجت ماست
غریب بطولی داشت و صفات حمید و اخلاق پسندیده خود موروثی او بود اگر چه در سخن بایسته اما در صحبت را
کشاده داشت و هر چه از جا گیرش حاصل میشد و صغره اخلاص بود و فیض سان عام و خاص چون طرح و طرز جدید
پیدا آمد و کار مفاعیل و تقاعیل بالا گرفت پای ازین دانه بیرون نهاده حضرت سفر حجاز حاصل کرد و او را میر حاج
گردانیده مع خرچی و از متوجه آنجا نب ساختند تا بان سعادت فایز گردیده باز گشت و در اکثر اوقات عزیز صفت
عبادت و طاعت حق تعالی که مقصود از آفرینش انسان آنست سینه و استقامتی اهل گریبانگر جان قدسی نشان
اوست داعی آشیانه قریب و آستانه کبریا گردیده و ازین حیث آبا و اجداد ظلمت نهادن خلاصن یافته با صد نقین و شهدا
و صاحبین سجد و سن و هم آغوش آمد بیت تراز کنگره عرش میزند صغیر ندانست که درین واکه چه افتاده است

حسین مدحی از خلفاء محذوم شیخ حسین خوارزمی قدس آمد و در بهت صاحب سکه غالب بوده و بعد از به نماز
 با ما در پیش سلسله کبر و در کتاب مصباح تصنیف شیخ رشید قدس آمد و در ادبش نفس میخواند و حال میورزیه و همچنین
 خواندن مثنوی مولوی معنوی نیز التزام داشت و قدش بر جاده شریع مطهر راسخ و درش پیوسته از روی الگای بی شک
 و در او نامه ترا کسی احبابا دم تعریف او میزد میگفت شما خود را می ستید چند گاه در بداون بتقریب دیدن بعضی از بزرگان
 که ارادت بخندش داشتند تشرف برده آنمکان را بنور حضور خلیفین خنوز ساخته بود و فیض صحبت لازم الکتش بسبب آن
 و یاد رسید و بازگشته در آگره آمد و در گاه که با شتافت شیخ عبدالقادر از اولاد شیخ عبدالقادر ثانی است که
 سنی حضرت غوث ربانیست رضی الله عنهم شیخ عبدالقادر و برادر خود شیخ الکبش بر دو اینها اصلاح و تقوی
 و در ع نشو و نما یافته بکمالات موصوف بودند چند گاه در قجور میر میروند و بادشاه شیخ الکبش را در زمانیکه سخن در سبب و
 ملت در میان آمده بود تربیت و رعایت نموده با اسم صدارت بجانب ولایت کجرات نامزد گردانیدند و پیش
 شباز خان فرستادند و این در معنی اخراج بود و او خدمت های شایسته می آورد و از آنجا مسرمان محبوب عراض شش بر
 اخبار باغبان و غیر آن پیای میفرستاد تا از بیجا فرمان منصب بیصدی بنام او رفت و در همان ایام شرح حل نوی
 آجی الی کماله بگوشش رسا بند و داعی حق را بیک اجابت نمود و برادر بزرگش شیخ عبدالقادر را در علم اراج
 که مظهر شد و زمانیکه خانان ولد میرخان و میر نظام الدین احمد زمام هم کجرات در قبضه اقتدار و اختیار داشتند
 آنجا رفتند و زاد و راه یافته بزیارت و حج مشرف گردیده باز آمد و حال در وطن گنهور که لاهور باشد بطاعت عبادت
 مشغول است و استقامت در این ولدی دارد و الوهعاسه لے برادر زاده و داماد و قائم مقام حضرت ارشاد دینا بی
 ولایت و شگای بی جالس کرسی و خدمت صاحب سیف قدرت و خیل قوت صمدی مظهر کمالات محمدی میان ششم
 داود قدس آمد و در بهت در چابک روی بگانه زمانه و در حالات و مقامات فقر و فاقه نشانه اگر ذکر موقفان بود
 نام او وفق و اگر نام سابقان در میان آمد ذکر او اسبق عالی هستی که در محبت پیر بگی خود را در ریاضه بلند شستی که خیر پرستی
 شیوه دیگر ندانست چنانچه خود اشعار از آن میفرماید ای بیات هستم از جام محبت سمدم و اله دست * این و آنرا
 چشنام من داود پرست و له دل افزوده که باید بگفت بر کسی اگر نه * دم داود کی باید که آهن ما دید نرمی
 و له تحت فقر نشینم چو حاصل گشت مقصودم سلبانی کنم کز جان غلام شاه داودم ریاعی بارب نظری عین
 مقصودم بخش * یک دزه عشق شیخ داودم بخش * هر چند نم در خور این دولت خاص * از دلم ز بود و نا بودم
 بخش * از جمله سخنان اوست که یا ابا المعالی کن عبد الواب المتعالی و لا تکن عبد الدنیا هم واللا
 میگویند ساسه که ولادت با سعادت او شد پیش حضرت قطب الاقطاب میان شیخ داود قدس آمد و
 برود و الدراج برش التماس نام برای آن مولود مسعود نمود حضرت میان فرمودند که شاه ابولعاسه باشد چون این
 در ولایت بهند شایع و متعارف نبود و استدلال آمدن قبول و ظهور کو که با یون بادشاه طاب شاه نموده اند و
 یکسال گذشت بود که بادشاه غفران پناه بهند آمدند و شاه ابوالعالی مطبوع خویش را صاحب تصرف ولایت
 پنجاب ساختند و ابوالعالی حق پرست تالیخ ولادت شد و از تاج طبع و قادی او این چند بیت آید که از سر
 حالت نه قال نوشته می آمد نه غریب از حال میگوید سخن * بی سخن این قبل و قال دیگر است و له حالت

خشن بود گفتن محال و در نیکو هم محالی دیگر است و له غربی نقد جان فدایش کن دولت وصل رایگان ندیدم
 و له سخن عشق بدل و زنده لب را بنگاشد سر این شیشه فرو بند که باوی نخورد و له غربی بانگ انا الحق زن از وارم سر
 زانکه معراج تو درین هرسن دار بود آنچه نازان جان جانها دید و دانسته ایم بهر گفتن نیست مهر و دین و دانستن آ
 ازین نقل رفته از رفقات اعجازیات اوست که بفقیر در لاهور فرستاده شعرش ذات ایشینیا قوا و القوا بحسبتم و فی
 طی احسنای تو قد جمره و منی یزجیم العنایب عن قلوبک مسفرم عزیز این زمان قرب فرقت از بهر شنا و بیگانه
 غیر نیریت پرسان و هر کسی را قاصدی و رسولی پنداشته سلامی و پیامی چشم میداشت که ناگاه رفیقیه موودت تمیمه صحبت
 فرج سودا زوگان هجره گردیده شوق بر شوق و محبت بر محبت افزود الا ان بابیات حضرت قاوریه که بتلاطم امواج جانرا
 ملزیمه و سرگردان میدار و در دل بیرون میدیدد معذور خوانند داشت اشعار رایبه بکه عینا من سائر الودی و کلام
 اس من تسکری اما می و کلا و کرا و و منافی محشی والده خیر هوا کم و یشاهد که قلبی کانی بکله اری و فی قاع
 قبری قیلونی و فم قبلتی ما دمیت حیا و فی الثری و اذ اما اقا فی منکر و نکبره و اجیب نکبر احین یانے
 و منکرا و اقول اسلوا غیری فانی مجتهد و عهدهی بعم فی محبتهم ما لغیرهم همه همه دعا میرسانند کتبه الفکر
 ابوالمطالی و زرقه و یکدیگه نوشته آن عزیز که همه شب بیدارم کرد و خرم آن روز که در دیدار روشن کرد و سلام شوی
 رام رفیع الا علام و آوریه قاوریه نظام تبلیغ نمود و آنکه محبت شعاری مولانا عبد القفور و شیخ عمر امینی ضرورت که نیم ایتقا
 عالی برآمدی دارد اگر وقت عزیز نگذایش آن داشته باشد که وقوع یا بدیحق بسیار خیر کثیر خواهد بود والد عالمولا انا
 جمال بلکه که محله السیت مشهور در لاهور خویش حاجی محمد سیت که از اعیان مشایخ مشهور بود و کمال اعلم العلماء وقت
 و مدرس متعین لاهور سیت شاگرد ملا سیمیل است و تلمذ دیگر اساتذ هم کرده جوهر سیت در کمال قابلیت و حدت طبع
 و جامع جمیع اقسام علوم عقلی و نقلی میگومند که از هشت سالگی باز با فاد و مشغول است و خوش تقریر و متفح گوی چنانچه
 سباحث دقیقه معقول و منقول باسانی خاطر نشان شاگرد بسیار و مشفق است و صاحب صلاح و تقوی و تقوی مطلقا
 و خلق باطلان حمیده تفسیر شیخ فیضی اکثری او صلاح داده و مراد طاسانته سن شریف او جلالا بن بجاه و شش سیت سیت سیت
 علم اگر تفرق فرقد میرود و ذکر مولانا جمال الدین محمد مرود مولانا عبد الشکور لاهور و شمشیر حبه و سرآمده است بهتانت ختم و حد
 طبع مشهور است و در اعتقاد به شایخ قدیمی راسخ و حسن ظنی غریب و رحمت این مردم دارد و اکثر اوقات گرامه و بیب الحنه
 سخنان اینطایفه موزوع و عمرش در او ای و ظالمت نوافل و ادعیه و تلاوت قرآن مصروف و هر چه در بساط است
 صرف قرا و مساکین است زمانه که امتحان علماء و مشایخ در میان آمد او را جلال وطن نمود و بعد از قضاء جو
 منصوب ساخته آنجا فرستاد و چون در سفر ال آباد برگاه پیوست قضا آن بلده را بقاضی نداده روی که ضمیمت
 خوش طبع و صاحب کمالات مفوهن داشتند از آن زمان باز مولانا عبد الشکور در اینجا معروف است با فاد و افا حنه
 علمی مشغول و بخردی اوقات گذر قانع و از زیادت طلبی محترز و از آفات و مخافات بعید و بیلاست ایمان نزدیک
 شیخ کبیر و کدیج منور قائم مقام والد ماجد خود است جو ایست در صغر سن بهر کمال سینه و لذت پران و کدر آینه
 اگر درین آفرزبان پیر سے از پدر بهتر باشد او را توان گفت که احوالت و از اکثر است از علوم متداوله در ملازمت
 پدر و قهر رزگار خویش که میان سعد الدینی اسرائیل باشد تحصیل نموده طریق صحبت و اخلاق را از یکدیگر برزیده و با و شاه

ششاس است حق سبحانه تعالی اورا از ارتکاب ایفون بسیار در عونت و دروغ و لاف توخشد و زیای می که حسب
بهرای پدر و برگرده بخواره و دامن کوه شمالی رفته بضبط و ربط آن نواحی مشغول بود و رفته فقیر نوشته که کمالات انسانی
او از آنجا استدلال توان نمود و آن اینست **شعر**

خدا صاحب الاخلاق السینه فضائل پناهی بعافیت بوده باشند ای خداوند کار دل و جان که حقیقت
انسان عمارت از دست میم آشیانه اخلاص است و کالبد خاکی که خاک عالم برسد او با و با و جوش و طبع و خلقت
کثرت محشور لا واسد بلکه با گویی محشور است که جوش و طبع از دیدن آنها راه گریز اختیار می کنند سبحان الله سبحان
منید اند که چه چاره سازد نفس شوم اکنون قدر عافیت دانست از عفو ان ایام نیز تا امروز که مشرف بر درجه علم است
همگی بهیت بران مصروف بود که ما گردگان روحانیان صحبت داشته عیوب نفسانی و امر ارض منوی را استعلاج نماید غیر
غیور مطلق غیث شاه در کار شده بیمار صعب که بیمار آن بخرا و نمیشود مبتلا ساخت صفا وقت و صحبت خاطر و گوشه
عافیت بگذشت ضام مولوی تفقدات بزرگانه مشفقانه نواب فیاضی علامی فبامی و حیدر الزمانی را مستغنا الله من
کماله و شرفها الله بالاستفاده من مقاله از جلال نعم خداوندی دانسته شکر این هویت عظمی میبگفته باشند و هنگام
احابت و جانیا زندی بنده را معروض دارند و الله ما خدمت مشفق تا در العصری میان احمد سلامت باشند و مشتاق
دانشمند شیخ سعد احمد شیخ سعد احمد نخوی بیاه فصل از ولایت شرق رویه هند است از صغرسن بار خدمت شیخ
محمد خوش اختیار نموده باز عینات و دعوات اسما مشغول شد و در آن دادی اقامت و استقامت یافته و در
خط بیان خانقاهی تعمیر نموده سلها ملقا و ملاذ طلب علم و اهل سلوک بود و تلقین و بدایت اینطایفه اشتغال داشت و در
علم خود نظیر در زمان خود داشت و تا هفتاد سال فطرا بخیر از شیر و گیاه و میوه بیابانی نداشت و در بنبل و ایشار دستی بود
داشت فقیر در عهد سلیم شاه همراه جدادری اورا ملازمت کرده سبق کافیه پیش او خوانده هم آخر حال دست از همه بانه
داشتن عیرت پر و غالب آمد و ساکت بود و در حجره تنها عزلت گزیده فرزندان را هم نخو. و راه نمی داد تا در سنه نهصد
و هشتاد و نوزده عالم خراسید و در همان خانقاه مدفونست روزیکه فوت کرد کبشکه از هوا بر نفسش اواقاد و آینهی با عیث
تعب ناظران شد شیخ نصیر الدین از سبب دانت و شهرت بکیمیگری داشت میگویند که در سفر و حضر هم کباب
شاه عفران پناه بایون بادشاهی کو و بعد از شکت جو سا چون با گره رسیده اند شیخ فرمود که قدری از بر آن کباب
شکجه بیدار است بنا بران دیک و طبق مسجی سائرالات جمع نموده بخنور بادشاه عفران پناه طلاخالص ساخته
و این معنی شهرت یافته اما فقیر چون اولاد او را که نسبت مصابرت با ایشان دارم تحقیق کردم چنان گفتند که در ویش
کمال اختیار می نمودی بر انا خردی کیمیای شیخ داده بود از آن بر سر کس طرح میکرد و مقصود حاصل میشد بعد از تمام شدن آن
ترکیب قدرت زرد ساجتن نداشت لکن علم آنرا نمیدانست و الله اعلم فقیر او را با گره در عهد میرخان در منزل سید شاه
پادشاه بود و در عهد میرخان محمدش دیده بودم پیری نوزانی صاحب اخلاق بود و در همان ایام در گذشت و در عهد
میرخان شیخ مبارک الووری سلیم شاه او را شاه مبارک میگفت و نفس پیش پای او می نهاد و غالباً دعوی
سیادت میکرد و تر و افتخاران اعتباری عظیمی داشت چنانچه هنگام زوال دولت آن طبقه و فرار ایشان از مغولات
مغولی اقا غنی شیخ اسلام قجوری را بگمان زرداری بجالسی مجیب مقید ساخته در قلعه ترشبو برود شیخ مبارک از او بزرگوار

و در عهد میرخان محمدش دیده بودم پیری نوزانی صاحب اخلاق بود و در همان ایام در گذشت و در عهد میرخان شیخ مبارک الووری سلیم شاه او را شاه مبارک میگفت و نفس پیش پای او می نهاد و غالباً دعوی سیادت میکرد و تر و افتخاران اعتباری عظیمی داشت چنانچه هنگام زوال دولت آن طبقه و فرار ایشان از مغولات مغولی اقا غنی شیخ اسلام قجوری را بگمان زرداری بجالسی مجیب مقید ساخته در قلعه ترشبو برود شیخ مبارک از او بزرگوار

بسیار با نجارت و باعث مخلص شیخ اسلم شد تا مرتبه ثانی زیارت کعبه معظمه مشرف گردید و فقیر در آن زمان در سن سی و شش سالگی بودم که شیخ را همراه والد ماجد و ریسایور ملازمت کردم و بعد از آن در سینه منهد و هشتاد و هفت وقتی که پادشاه زیارت حتمی اجیر نموده از راه الورا حازم مستح پور بودند با مشرف شدم با حق صاحب کمال پور و ویدلی و ایشاری بروجه اتم داشتند شنیده می شود که درین نزدیکی در سن نو و سالگی عالم فانی را پدر و دگر در شیخ چاپین لدریبه کوه سینه قصیده ایست از میوات بزده کرده می و پهلوی که در اینجا همیشه است گرم از گمان گوگرد بر آمده و رنگ آن آب سبز و بومی گوگرد از آن ظاهر و زمستان چنان گرم است که اصلا بر بدن نتوان ریخت و کوه خارش را غسل در آن چشمه یا غسست و بوی و رنگ آن آب دلیل ظاهر است بیخس گوگرد است و شبهای تابستان نیز در کوهستان آن مقبره جابجا آتش قدر عیان می شود بی آنکه کسی می انسر و ختم باشد شیخ از خلفای مشهور شیخ عبدالعزیز دهلوی و بجا از فقر استقامت تمام داشت و کتب تصوف مثل فنون و نقد فنون و غیر آن را باطلالبان اهل استحقاق درین ملکیت و آخر عمر شاهنشاهی را نسبت با وی اعتقادی عظیم پیدا شده در بعضی جهات استمداد است از و منموند و در حیات و سخنانه قریب محل جای از برای او محین ساخته شبها خلوت با وی میداشتند و نماز معکوس را که از او مشاهده نمودند نسبت معکوس شد در سینه منهد و نو و هشتاد و هفت چون مشرف بر مرض موت گردید شیخ قطب عالم خلف صدق شیخ عبدالعزیز را که پیشوه سپاه بگری اشتغال داشت از دلی طلبید و خرقه و عصا و سایر لوازم شیخت را پیش وی نهادند که این امانت والد ماجد شما بود شما بان سزاوار ترید و سفر آخرت گردید و حقیقت فقر تاریخ او شد شیخ قطب عالم موفق شد و ترک ملازمت نموده اقتضای اثر پدر بزرگوار اوست او نیز ساخته و رد پهلوی منوط است و بتولیت قدمگاه حضرت جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم حسب الامر اشتغال داشت بخدمت هر صا در و وار و قیام مینماید انشا الله عزیز باخلاق پدر عزیز متحلی شود شیخ عبدالغنی بد او و شیخ عبدالغنی نیز از خلفای شیخ عبدالعزیز است و ترک این او هم وقت و در تجرید شبلی روزگار است در او ایل که طالب علمی در بد او ن میگرد و حال برو غالب می آمد و احیا تا یکپاس کم و بیش در عین سبق خواندن از شنیدن نغمه مشغور میماند و چون محرمان از و میر رسیدند که چه ویدی که اینجالت پیش آمد میگفت من هیچ نمیدانم و بنا بر بعضی علایق که از من تا بل سر راه طالبان آگاه میگردد در راه خدا که زهر بنامند آن را هر زمان همین زمانند در طلب کفایت بدلی آمد و بلازمت تا آن زمان حاکم آنجا که در لباس اهل جاه از اهل بود رسید و ارادت بشیخ عبدالعزیز آورد و تحصیل تمام کتب متعارف متداول در خدمت نمود و سالها در سن گفت یکبار ه جذب عنایت از لے گریبان گرا و شد و از همه شغال بر آمده چندگاه در خانقاه شیخ در سلک درویشان بر زمانه انتظام یافته بجادیت و ریاضت اشتغال گرفت بعد از تحصیل کمال بیرون از آبادانی بجانب قدمگاه حضرت بختیاری صلی الله علیه و آله و سلم در مسجدی مشهور مسجد خانمان سکونت ورزیده پیوسته با عکاف میگذازند و بنا آنکه عیال بسیار دارد راه سلوک را بقدم توکل می سپرد و قریب بیستقرن باشد که از زاویه غرلت قدم بیرون مینماید و چون در سینه منهد است اهل خانمان بخدمت رسیدند التماس نصیحتی نمود و گفته که اتباع سنت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم لازم گردید در زمان تحریر این عالم احمد صوفیک و حسابک بنارسی نوزده هجرت نو مسلم که در دست نهایی آخر زمانه نشانی نمودند این نفرین جاودانید معتقدی حد ز صوفیان شهر و باره همه نام مردم اند و مردم خوار هر چه وادی بدست شان خور و ندر هر جا که زود است شان

برودند کارشان غیر خواب خوردن نه بهیچ شان فکر و زمردون نه بهر وضع بدنامی خویش و ستر حال صق سخواستند که شیخ
 عبدغنی را با یکدیگر بقیه سعت دیگر که اسامی ایشان تالی این ذکر خواهد بود فرمان فرستاده از دلی بلاهور طلبید و تکلیف حکام
 صید که خود مبتلای آن بلوغ و رغبت شده اند نمایند شیخ کتابی بیجا مع اوراق نوشته اظهار عجز و عذر بسیار نمودن باران
 احمد صوفیک را با انواع مقدمات خاطر نشان ساخته شد تا او این مقام گذشت و مکتوبی مشتمل بر عفو و معافات و استعفاء
 نویساننده فرستاد انشاء الله تعالی بخیر گذرد شیخ بهلول و بلومی علم حدیث را خوب در ریده در محبت اهل تقرون
 رسیده مدتی مدیدست که لذت آن وادی یافته و توفیق استقامت و استقامت بران فریق او گشته با اهل دنیا کار
 گزار و با فاده و اخلاصه طلاب مشغول است شیخ عبدالحق و بلومی حتی تخلص میکنند که مجموعه کمالات و بیسبغ فضائل است
 و جمیع علوم عقلی و نقلی را در س میگوید و در تصوف رتبه بلند دارد و از جمله تصانیف او ترجمه تالیف مدینه سکینه و کتابت در
 احوال مشایخ و متاخرینند که ذکر الاولیا تاریخ آنست از عنفوان شباب در طلب داشت و چند گاه بی در فقیر و نیاز
 قدیم با شیخ فیضی میرزا نظام الدین احمد صاحب بود و فقیر نیز تقرب ایشان شرف محبتش را در یافته بود که از فواید
 صحبتش محفوظ بودم و چون وضع زمانه و زمانیان که همه محل و پرکار و طبیعی مشغولت دیگرگون شد و بر او ضایع آشنایان
 اعتماد نماید صحبت فلانی و فلانی باور است نیامد و توفیق رفتن بکعبه شریفه فریق او شد از دلی بطریق جذب به بیسبغ خیر فقیه
 محرات رفت بحسن سعی میرزا نظام الدین احمد و گاری او در جهانشه سفر مجاز رفت بیست شیخ بعضی مواضع طبیع بهرینه منوره سکینه طایفه
 ساکنان اسلام و التوجه توفیق شرف شد و در چند در که سلفیه پیش شیخ عبدالوهاب همدان خادم شیخ محبت است محدث طایفه احمد که با حاجی تکر
 ارج بازگشته با گروه آمد و فقیر از دست مبارک او آب زرم نوشیده و بن حدیث نینا گرفته بود اجازت حدیث حاصل کرده بوطن باوشد حال استرجال
 خویش با فاده و استفاده علوم رسمیه میکنند چون منتشر بلند است انشاء الله بدون مطلب در راه بند نشود در ایامی که اگر که مسئله تشریف
 بدلی آورد و فقیر بحسب مطلب با اضطراب تمام از بد او ن متوجه اردوی با و شاهی بودم لخط حدیثش را در یافته بودم و بعد از آنکه
 بلاهور رسیدم خطی نوشته فرستاد نقل آن بحیث تمین و قدر کار شبت بینماید بعد از عرض بندگی و نیاز معروض میگردد
 که احوال این غریب نام را در آنچه مقتضای غریب و نامرادی است موجب شکر است امید که ایشان نیز در اتم الاحوال
 مشمول حظ الهی بوده باشند در وقتی که ملازمان ایشان بدلی تشریف آوردند و مخلص خود را که ساعتی لطیف مشرت بیست
 اصطلاحات بچویش و اشواق نیز و دوچندان خبر ناگفته و ناشنیده ماند که چگونه استثناء الوصال سهفته گفته اند آن خود
 همچنین بود به صحبت دنیا اگر خود مستعد بود نیز همین حکم وارد قالوا البینا یونیا او بعضی یوم در بی عالم خود فرصت صحبت و تن
 و از صحبت دوستان محفوظ شدن نیست اگر علاقه درست است و رابطه محکم فردا اگر صحبتی داشته شود والله علی سهار
 متقابلا بین انشاء الله تعالی امروز سعی در درست ساختن علاقه و تصحیح نیت باید کرد مصاحبت موقوف بر فردا باشد
 تا حضور و غیبت یکسان گردد و فراق و وصال اینجائی بیک رنگ حق سبحانه تعالی بکنوع نسبتی و نوعی با ارزانی و
 که معنی بیک رنگی است و بد خاطر شریف بجانب این فقیر و از آنکه خاطر اینغریب نیز بجانب ایشانست این فیه العبد التضرع
 معلوم شده است که در ذات ایشان معنی محبت و حقیقت آشنائی ممکن یافته است الحمد لله علی ذلک انما یظهر
 زود و کلا تنقص عزیز می بود از اهل حرمین که این در علم را در اتم بخواند اللهم كما آتعت فریادک اذنت فادع
 آذنتک فبادرک و سجان تعالی نعمت معرفت و محبت زائد و اتم و مبارک گرداند بحرحمت نبیل اللایین

و اکثرین محمد و اله و اصحابه اجمعین اگر گاهی مخلص خود را بنوازشنا مہ مشرف گردانند مہرہ از اخبار قدس علی
 حضرت شیخی قبلہ گاہی سی کلام الہی سلما سد و القاء معلوم ملاذمان باشد با علام آن مشرف و مہر و خواہند ساخت
 و کلمہ چند بجنور شریف عرض کردہ از خاطر نرود ہر چند خواہند کہ ازین باب خبری نویسند قلم زنت چہا صحبت باز چون
 نوبت بعرض بندگان مہرزانی رسید اشعار سی از بعضی بنویسند کہ صریح نوشتہ کہ از تکلیف دورست و در رساندن آن مکتوب
 مقید خواہند بود و والد عایشہ فیضی بعد از آمدن از ولایت و کن بنا بر روش قدیم ستم نظر لغانہ کہ باران برابر ای گری مجلس
 و ہمزبانی خویش بیان میخواست اما پوستہ ہر کوفتہ و آرزوہ خاطر میداشت مہر عہ یادمان آن دارو و این ہنرم خطی چند
 مشتمل اظہار شوق طلب شیخ حتی از لاہور فرستاد از نہایت آزاری کہ در ول داشت نیامد و مکاتیب عذر اسیر نوشت
 و القطار را بہانہ ساخت شیخ فیضی این قہرا کہ نقل نمودہ میشود در جواب ارسال داشت و این آخرین بدقعات مکتوبہ او
 و فیہافیہ اشتیاق طاقا نوسن حانی و مالو تریا نے طال بقاہ از قبیل سمیات نیست کہ رسم پذیرد اول حال ہموار ہر
 خاطر فیض مظاہر اگا ہنود و بخیل کہ حرف خواہش در میان آمدہ باشد اما بعد از آنکہ دریافت کہ این راہ بستہ اند فقیر
 خواہش ایشان را بر خواہش خود ترجیح داد این لشاہ گوارا باد التماس نیست کہ بر خطو تگہ تنگ ہنگامی پسندند پیش
 ازین بدوسہ روز نقادہ الاولیا میان شیخ موسی بویرانہ فقیرت شریف آورده بود و مذظاہر ساختند کہ دور نیست کہ ایشان
 ایام بایند ہر چند سبب رسید شدہ ہم و ہل گذار شدن سخن مجبوس مطلق کہ ایامی از فقیرت شد و نخواہد شد مصرعہ
 وقت گو باہ حاجت طومار را اگر باشد زمین نورست و اگر بیامد نور علی نور بخدا قسم کہ خود را ازین خواہش گذرایم
 و بیاد خود اظہار و ایما نگردہم و نخواہم کرد ازین مہر تصدیع نکند اما اگر بال و پری سپد شہم ہر روز ہر بام آن حجرہ می نشستم
 و دانہ چین نکات محبت میشدم و مہر غولہ ریز صغیر شوق میکشتم دیگرہ نوسیم طلبہای در دانہ از انجانب و بر میرسد ہر
 خدا بر من قافلہ اسرار خود راہ پسندند اگر از انظرف بندند و از نظیر بستہ نخواہد شد و السلام بکنند مسند فقیر میان ہر پول انار شد
 میرساند درین روز تقریری دادہ بود این رباعی فیضی دم ہر بیت قدم دیدہ شدہ ہر گام کہ مینہی پسندیدہ بنہ از صینک
 شیشہ بچشمک اندیشہ ہر حتی تیراش از دل و بردیدہ بنہ سبحان اللہ آن شیخ فیضی مانند مثل شد و اینہا ہم کہ
 روزی بلکہ ساعتی چند گفتگوی ایشان در میان ست چہ مخاطب در معرض ہیلند آنچه در دست ماند با و سخت است آنرا
 تا چند پاید بیت غم غریب است کہ از ما اثری باقی نیست شیشہ شکستہ و می ریختہ ساقی نیست مولانا الہداد
 سلطانی توری اصل از قریہ نمودہ است از توابع مسند و تلمذ نزد محمدوم الملک نمودہ بشرافت حسب نسب ممتازا
 اگر چہ قبل ازین بمقتضای غرور علم و جوانی پذیراری فی الجملہ داشت اما درین ایام صاحب تجربہ شدہ و آن نخوت بقدر
 آنکس را تبدیل گشتہ و چند گاہ بصدارت صوبہ پنجاب تعین بود اکنون بدست کہ بقضای مہموزہ جدیدہ الہ آباد منصوب
 و خود بخد مت بادشاہی قیام دارد و بخروی معاش کہ در ان بلکہ دادہ اند قناعت نمودہ از تک و دو خانہای ان دنیا
 محتجب است و بصلاح تصف و بعبادت مشغوف مولانا عثمان سا بانہ و عقلیات از شاگردان حکیم
 الملک است و نقلیات از اساتذہ دیگر کتاب نمودہ ملا مستعد است خیل حالت دارد و در سلک خادمان در گاہ
 انظام دارد و خالی از ہنمی نیست و گوشہ صلاح دارد و اکثر اوقاتش بعبادت مصروفست مالی چند بوسیله طبع خانہ
 ضبط در کتب بعضی برگزینت میان دو اب اشتعا داشت حالا بدبار آمدہ و داخل منصبیاری نیست حاجی سلطان

تمام میسر می زیارت که مخطبه و مدینه طیبه مشرف شده و علوم نقلیه را خوب و زبده و مدبرید در خدمت باو شایسته
 بود چهار سال ترجمه هما بارت موسوم بر زم نامه بطریق انفرادی و استقلال شتغال داشته بنای که از نقیب خان شروع شده
 بود از و با تمام رسید و بسبب جرمیگاو کشتی بسکایت هندوان آن برگرداند او را حکم باخراج بجا بماند نگر فرمودند و خانخانان
 که در آن ایام قنطنیر تمام القوی بقیضه اقتدار او بود و بالتفات و مهربانی پیش آمده همی برواغ او نهاد و بعد از فتح آن دیار
 همراه خویش از آنجا آورد و عده تخلص او نیز نموده وی مختفی در وطن مهور و میگشت و خانخانان بعد از فتح ولایت اسپر
 در ریز با بنور در عرضداشتی التماس مخلص او کرد و بدرجه قبول افتاد و هم حاجی خدا ساز شده غایبانه پیش ابو الفضل حکم فرمود
 تا او را که زوی ثنائیسر و کرنال گردانیده و از آن مملکه خلاص یافت و حالاً بان خدمت قیام دارد و شعر و کلام که در آن
 لطف خفی «بدق حفا» عن و هم الزکی «و این ماجرا از قبیل تسخیر بعد از شدت تواند بود و هنگام ترجمه نویسی هما بارت
 یکی از وی پرسید که این چیست که مینویسد گفت که عرف ده هزار ساله را بزبان حال موافق میسازم سید شاه میر سادات
 از سادات صحیح النسب است و فضایل علمی آراسته و علیه تقوی پیرا پیشه و در دهنش با من قناعت زده با فاده و اقامت
 طلاب در انظار آب آره در جوار شیخ بهاء الدین مفتی مرحوم بسیر و در طلبه و صوفیه در خانقاه اوجم آمده از خواجید صحتش
 بهره مند شد گردی داشت مولانا فرید نام واحد العین و او را چنان نشان میدهند که با آنکه تحصیل علم حیدانی نگردیده بود اما هر سنده
 شکل و محبت دقیق غامض از هر کتاب مضمیانه که از وی می پرسیدند در لحظه دوات و قلم گرفته در ملک تحریر کرده حل
 میساخت اما قوت تقریر بلکه قرات آنچه خود مینوشت نداشت شیخ ضیاء الدین را جمیع سلسله خوشه حلقه بگوشش
 بودند چه جای سید مشارالیه و چنان استماع افتاد که آن فرید در کیشب با جرای که در اقصای مغرب با مشرق می گذشت
 سید شاه میر میر سائید بعضی محل بر تنویر جن میگردد و بعضی بر چیزهای دیگر سالی که با دوشاه شیخ ضیاء الدین بطلعت و عنایت از
 اگر طلسمه در عبادتخانه جا دادند و هیچ مشایخ و علما بود فقیر شیخ رامشی در خلوت از احوال فرید کاتب استفساری نمود و این
 مشهور نقل کردم و پرسیدیم که آیا اینی وقوع دارد و شیخ اول تعداد مفردات مولفات و تفصیل فضایل و کمالات علمی و
 بیان حالات خویش نموده گفت که با اینهمه نعم الهی غرسانه که در حق منست بخوشه چینی شیخ فرید نمیرسم و هر چه از او شنیده آید
 عشر عشریم شیت و رتبه او ازین بالاترست و اینهمه تقریب جاروب کشی و خاک گردنی آستانه حضرت میر شارالیه نصیب
 او شده و فقیر پیش ازین واقعه سید شاه میرزا در بداون که بجهت مهم مدد معاش رفته بود و دیده بودم و نسخه مشارق الاوقاف
 در میان بودند اگر علی خیلے رفت آری قوت متصرفه و طبع جید و ذهن ثقا و معلوم بسیار داشت اما آنقدر که شیخ
 ضیاء الدین و سایر مردم تعریف میکردند دنیا فتمانی الله تعالی اعلم شایما خفا حال خود میگردد باشد بل ایچلازمت
 کاز انجا نیکس محروم مانده دیگری را بمندهند سید با سعین از انبی اعام سید شاه میرست اکثر کتب متداوله در کت
 بلازمت میان و حید الدین خوانده و علوم همی تحصیل نموده و ارادت با ایشان آورده بشرف زیارت حج اسلام مشرف
 گردید و علم حدیث آنجا حاصل کرد و اجازت یافت و بارگشته بهند آمد و چندگاه در لاهور صحبت بعضی از ارباب دولت
 و کثرت صاحب خل بسیر و در آن صحبت را بر بزمه در سر بندلباس شیخت و کسوت اهل فقر میگذرانید چندی از خاندان
 کبود پوش خود را تربیت میکرد و صاحب داعیه و مقتدای بود چون همیشه آرزوی رفتن بجزایر و از انجا بحرین الشیرین است
 درین دیار توانست قرار گرفت و در ولایت بنک رفت و حالاً آنجا با سیر میکند تا بعد ازین کارش بگامشدد و دولت

انزو در کدام سرزمین نصیب او کرد شیخ ضیاء اللہ جالین شیخ محمد غوث بہت وزمان تصوفی کہ او وار وار شاخ
وزگار کہ کسی دابستہ باشد ہرگز مجلس می بینم معرفت و حقیقت نیست و غیر از مراتب توحید و تفریق چیزے دیگر نمیگذرد
بر باطن می کسی آگاہ نیست تا داعیہ او چو خاوند بود ابتدا بحال کہ آوازہ او در طرف و اکناف مستشرد و استماع نمود
شیخ بر سوز و اشک و قائم مقام بدر خویش گشتہ و در بعضی اقسام فضیلت یا بروی مزیت دار و از آنجا معانی قرآن
لم بود و تخط و تذکر چنان بیان می کند کہ یک شیخ احتیاجی ب تفسیری ندارد در سنیہ نصیب و مفاہد و ملاقات او در اگرہ رضم و بوی
سی کہ معرفت باشد و صدارت نماید بوضع فی تکلفانہ و نامردانہ قدیم کہ بان خود کردہ بودم و فی الواقع صحبت دیدن مشائخ
سباب و بنا و ارباب بطوابع محل در مقصود بود سلام علیک گفتہ مکصافہ واقع شد شیخ خود غالباً از علو شان مقبہ
بتعلیقاتی کہ شیخ زاد ہارا خوش می آید بود و این در یافتن او را خوش نیامد مجلسیان پرسیدند کہ از کجای آید گفتہ از سوسا
ہن استفسار نمودند کہ از علوم ہم چیزے تحصیل نموده آید گفتہ از ہر فنی محقق ہر وقتی از اوقات دیدہ بودم و ہمسوا کہ چون
نصیب است مختصر و ان زبان فلج خان چوکان یکی مرید پدرا ایشان جاگیر دارانجا بود مرا چشم کم دیدہ و سہل انگاشتہ و طہ
استہزایش آمدہ مسخرہ را با اشارت تعلیم کرد تا مرا بر باید و از جای بر آورد و من چون از ان ادا ہا مشاہدہ کردہ تغافل
روم و خود را در تجاہل انداختم و او ہزل بنیاد کرد کہ بوی عطریات از جامی بمشام من رسیدہ و دماغ من بشورش در آمدہ است
اہل مجلس ہوشیار باشند کہ تا از من کسی آفتی نرسد و کف از دمان او بچمن گرفت یکی از مصاحبان صوفی نمای ایشان
زمن پرسیدند کہ این طر خوش شما مالیدہ آید گفتہ اینچہ واقع بہت گفت این شخص را کہ تا بنین شیعیوری می بینید و وقتی از اوقات
سگ دیوانہ گزیدہ بود اکنون ہر وقتی کہ بدماغ او خوشبوی میرسد گفت زنان فریاد سگ کنان قصد گزیدن مردم میکنند
شما ہم واقف باشید و حاضران پریشان شدند و شیخ ہم کہ عمارت جدید میگردد نیز ہواقت ایشان خود را دیدہ و دستہ
برای ترسانیدن من جمع ساخت و مراققت آن شیطا طین الالہس کرد و در بحالت گفتہ کہ عجب ست کہ مردم از ولایت
دور و در بیان آستانہ علیہ برای بر آمدن حاجات خویش می آیند و حال آنکہ علاج دیوانہ سگ گزیدہ را نمی توانند ساخت
گفتند شما علاج این میدانید گفتہ بلے پرسیدند صحبت گفتہ کفشن و کلوخ بر سر این زدن چنانچہ شیخ سعدی رحمتہ اللہ فرمود
مصرعہ سگ دیوانہ دار و کلوخست ہمہ حیران ماندند باز گفتہ طرفہ آنکہ کلوخ نام داروئی ہم بہت است از نباتات کہ واقع
سگ گزیدہ گیسٹ شیخ نمیشدہ چون دانست کہ آن مکر کار گرفت گفت ما نیز زرقہ نقال اللہ و قال الرسول مشغول
شویم و قرآن مجید را کثا و شروع در تفسیر استی از سورہ بقرہ نمودہ عنذیات گوناگون میگفت و شاگردان کوون
طبیعت ہر قلماشی کہ شیخ می بخت اسنا و صدقنا میزدن چون و سہلے برداشتم ترسیدم کہ این معنی کہ شیخ سفر بنا
در تفسیر ہم با شد گفت من بتاویل و اشارت میگوم و آن باب سعست و خاصہ من نیست گفتہ برین تقدیر ہم
اما حقیقی بہت یا مجازی جواب داد کہ مجازی گفتہ بس علاقہ بیان فرمائید کہ در بیان این دو معنی باشد کہ در بحث
بر دم چیزے در ہم و بر ہم میگفت و ہر جانب میطلبید چون مضبوطا کہ تم سجا شد و صحبت را از ہم ہنا و گفتہ من
عز جد آن را خواندہ ہم گفتہ شما متصدی معانی قرآن ہستہ آید کہ نقل سعادت آن نمیکند و ضرورت است کہ رابطہ کہ در میان
حقیقت و مجاز است بزرگ نیدہ اندخن را اگر دانیدہ از احوال پرسیدن گرفت درین اثنا جزو شمری کہ بقصدہ برودہ در ان
ایام نوشتہ بودم در میان ہنادم و نکاتی کہ در مطلع آن قصیدہ بخاطر رسیدہ بود گذرانیدم حسین نمود خود ہم نکتہ چندی گفت

و آن صحبت بان رنگ گذشت تا وقتی که بلامنت بادشاه رسیدم و شیخ بر حسب طلب تنها و عاجز و عبا و تخانزاده
سکونت گرفت روز جمعه بود که ابتدا ما کدو کس سعد و دینا شریف برده میرزا غیاث الدین علی اخوند میرزا غیاث الدین علی
اصف خان را فرموده بودند که شیخ را کاد و کاوانند و از نقیصت چیزی پرسیدند تا از وجه بیرون تراود و آصف خان این با
دوایع را در میان آورد که ریاضی کرد و دل توکل گذر و گل باشی و در طبل میقرار بیل باشی و تو جزئی و حق کل است
اگر در می چند اندیشه کل پیشه کنی کل باشی و بر سید که حق سبحانه را کل چون توان گفت که از خرد کل بودن منزه است
مشیح چون بعد از شکست عظیم بدر بار آمده و آن نخوت و غرور و پندار او شکسته و محنت بسیار کشیده موجب بود آهسته آهسته
سخنی چند تا منقح می گفت که منگوم کسی نمی شد آخر دلیری نموده گفت که مولوی جامی قدس سره اگر چه نظام درین ریاضی
اطلاق کل بر حق سبحانه تعالی نموده در ریاضی دیگر که ریاضی این عشق که هست جز لاینفک ما و حاشا که شود تعقل بل درک ما
خوش آنکه در بر توی از نور یقین ما را بر ما انداز طلا مشک ما اثبات جزئیت با و فرموده تعالی عن ذلک اما مقصود آنست
که هر چه تصور تو آنکه از خرد کل بهر اوست و غیر او را وجودی و حقیقت نیست غایتش چون عبارت انوار ای مقصود قاصد است
تعبیر از آن گاهی کل و گاهی بجز کرده و مقدمه چپ در اثبات وحدت وجود که در آن ایام بلکه شده بود از جانب شیخ
تا بعد از دم هم بادشاه خوشحال شدند و هم شیخ مقارن آنحال شبی شیخ اسمعیل که برادر طالق شیخ است و در محله خوابه جهان
در تقوی و قرب و جوار با و دیشتم و حق صحبت در میان ما بود بنا بر ظاهر شیخ در عبادتخانه برده نمود و آن صحبت یازده ساله
را نقل آن ازین استماع نموده بود با شیخ نقل کرد چیران بماند و گفت مرا بنحاطر نمانده که چنین فاشه باشد شیخ
با آنکه گوشه اضمحلت که عبارت از دوکان دار است دارد اما اگر چه چون پدر بوضع مشایخ در لباس ابل قاه بالعکس
بنیست و فراغت مشغول است و عقانست بر دوش خویش و بنحان غریب عام فزیب ساده لوطانه از مشهور است و اینجا
گنجایش در آن نسبت و میر ابو الغیث بخاری رحمه الله علیه میگفت او هر چه باشد باشد ما لباس در رویشانه و مجلس قهرانه
داشتن و حرف و حکایات قصوف گفتن او را بجان مقدم سالی که شیخ خان زمان شد او همراه او در میزبانی رفتی حضرت
سیان شیخ نظام الدین قدس سره را دید و زمانه که تفسیر آیه کریمه و قینقون فیضا کاسا کان من اجها نهم بحبیل
عینا فیها الشمی سلسبیل میفرمودند اظهار حیثیت نموده و خلی کرد و گفت که این آیه بابت دیگر تناقض دارد میان
بخشم آمده گفتند سبحان الله در آنجا غوطه بخور و محتاج شفاعت کالی هست و پسر اینجا در کلام خدای عزوجل تناقض است
میکنند مصرعه درسی نبود هر آنچه در سینه بود میر ابو الغیث بخاری صاحب مشرب صافی و لیسف صافی بود و اخلاق
علی بکافات سرخس کشته و معانی فقر و کسوت غنا پوشیده از صحبت بسیار از شایخ گبار فواید و منافع برده و هر دو
تمام از روش ابا کریم خویش برداشته در تهذیب اخلاق خصوصا در بذل و انفاق و آزادی از تکیه مکان و حسن
معاشرت و صدق معاشرت و محاملت آیتی بود از آیات الهی و تقید با حکام ظاهری و اقتدا ب سیرت مرصیه سلف و
ببر تبه داشت که وقت از وقایع شرعی نامرعی نمیکداشت و حدیث در سنت جماعت بمثابة که در مرض موت هم با وجود
بیماری صاحب فرزند بگیر تحریریه از وفات شده و مجلس لطیف اوبلی قال الله و قال الرسول و سخنان مشایخ هرگز نموده و
الایمنی را مطلقا ترک میدادند فوت او در نهمصد بود و پنج بوده است چنانچه در ضمن سنوات گذشت و میر ستوده سیر
تایخ با قدرت مسان کمال الدین حمیره شهر از می چون دل از یاد احباب کل کل بشکفتا اگر در ذکر ایشان اطمینان

واقع شود بر طبع دوستان باید که در ملاقاتی نرسد و نشیند او خلف صدق مولانا حسن شیرازی است که در وقت خروج
شاه اسماعیل از شیراز یک معطر رفته و از آنجا کجرات رسید در زمان سلطان سکندر لودی صاحب قاضی سید رحیم الدین محدث
و میان ابوالفتح خراسانی پدر میان بده در آگره توطن گرفت و شیخ زین الدین خوانی مشهور مذکور در وصفت او گوید است
است شعرین ز عقل و نقل خواهم بشنود و جامع المعقول و المنقول مولانا حسن و میان کمال الدین حسین خود ملکی است بهر
بشری جلوه گشته و اخلاق حمیده و صفات پسندیده او از دایره تحریر و تفریر بیرونست با دشتاد او را بیچوان اکابری و وزیر
دانشه بسیار خوانان بودند که در ملازمت باشد آخرت هم کرده باندک زمین مدد معاش قناعت نموده و غربت فقر و
ایمان را سعادت کلی شمرده پیوسته اوقات معروض طاعت دارد و گاهی دلی و گاهی در آگره قاریخ البالی میکند از انابت در میان
صبی تا حسن شجاعت جز طریق عبادات و تسبیح و تصدیق دور و تلاوت شیهه نمیداند و با وجود این فضائل کمالات معتقد
طلبی بر وجه کمال دارد و فضیلت مخوری حسن خط و املا و الشاخو و موروثی اوست چون در او اول حمد با گره در عهد فرمان
رسیدم اول که رحل اقامت انداختم مسجد نسیم بخش و منزل روح پرور او بود که مستح ابواب سعادت بر عم من در آنجا
داد و از آن زمان تا هنگام تحریر اینجمله مدت اربعین درشت گذشته که نسبت مهربانی و وسوسه و رعایت حقوق است
اورا روز بروز زیاده می بینم اگر چه گنجایش زیادتی نمانده است بس عشق که آن کم شد و بس حسن که آن کاست و عشق
من و حسن تو همان بلکه فزون هم این رزق چند با کار از قیامت کبار اوست که درین صحیفه اخلاص ارتسام میاید و می
بسم الله الرحمن الرحیم و نضلی علی نبیه الکریم و حبیبک لایمیل و یزداد صدق لادی و آشوق فی الیک
کما هیاء ذره خاک بمقدار بر عیب دشمن کمال الدین حسین بعد از عرض دعوات غریانه و تسلیات مشتاقانه بر زبان
ایجاز و اختصار و نشان نیاز و اقبال واضح ضمیر منیر همتی و حضرت مخدومی شفقت پناهی تسلیم الله تعالی و ابقاه و جعل امور
دینه و دنیا میگرداند چون این ایام بر آلام غمشها کهنه ای و عنهای جدلی و رویت کار و بار خدائی و عدم شدن آثار محبت
و آشنائی روی داده بود خود را از بیقراری گاه بحضرت دلی آورده بمزارات متبرکه مشرف میساخت و گاه برای دیدن فرزندان
بیکس در گوشه آگره صاهنا الله عمایکه افتاده اند میرفت و منزلزل الاحوال بود که عنایت نامهای مکرر میگردانید از تمام ایشان
رسیده و اندک بسیار بسیار تسلی و تسکین خاطر خیزن بخشید چند روزی بمطالع و تکرار آن خود را مسرور و امنت و در صلح
شام دست نیاز بدر گاه غلام برداشته دمای از دیاد حیات خدام مینمود و می نماید بر صحره الی تا قیامت زنده باشد
زیاده ازین درین وادی دم نمیزند و بعلم علی الاطلاق و حکیم باستحقاق میگذرد و بر مقصود و ظاهری آن و مصدع میگذرد
باز رحلت نمودن جناب مروت باب نفوت انتساب کمالات کتاب میرزا نظام الدین احمد و از عمر خوبها
آن نادر زانه و محبت و اخلاص او بخدام مدنی کلفت عظیم و خزنه تمام روی دارا نا الله و انا الله ما اجحون چون
گفت دیگر این در دوار که متواتر و متوالی میرسد اظهار توان نمود و بهر حال منتظر موت خود بود و دستهای بخر عنایت کریمنداریم
و همه وقت باین دعا زبان ترنمست که اللهم ارحمنا اذا عرفنا الجبین و کثر الایام و یس مننا الطیبت و باکی
علینا الحسب اللهم ارحمنا اذا دارنا النراب و ودعنا الاحباب و فارق النعیم و القطع حبنا
التسليم امید که عاقبت خیر باشد و ایمان بسلاست بریم چون حال عریضه در روان شدن تحصیل تمام داشت بند
این عریضه را در شب باستعمال نوشته و از شوق خود که نسبت ملازمان ایشان دارد از هر ریزی که توانست که شروع سازد

از درون عقل خود تصور خواهند نمود که ان القلوب تشاهدوا والسلام مع انهم علیکم وعلی من انابکم
و آخر ابا جانا و ظاهر اشیخ ابو الفتح مهنا میری از قول علماء روزگار و از جانب سنجین عالیقدر دست
علم حدیث و ملازمت سید زین العابدین محدث درست گردانید مدت پنجاه سال تخمینا در محل میرشالیبه در آگره درس
علوم عقلی و نقلی فرموده و مستعدان چالاک از و امن افاده او بر خاسته و فقیر و میان کمال الدین حسین مذکور شرکت
نمودند و خدمت آن بزرگوار نموده و در آنجانب ارشاد اشیخ عیسی مالایعده افتاد و اگر منسوب و متعین است مولانا
عثمان بنگالی از قدما و شایخ در سنبل رحل اقامت انداخته بود میان ما تم سنیله پیش ایشان نیز تلمذ کرده گاه گاهی
در ملازمت پیرفت و التماس فایحه مینمود و فقیر بکیارگی در ملازمت میان مرحوم خدمت مولانا مشارالیه در محضر
سنبل شرف ملازمتش را در باقیم اشیخ حسین بن زین العابدین از اعلام اعیان در مدینه حضرت دینی با فاده طلاب
مشغول میبود و در علوم نقلیه که در هندوستان متعارف است سرآمد روزگار بود و صاحب مکارم اخلاق مولانا
احمد علی شرب از اقران شیخ حسین و امثال ایشان بود و در ریاضت و حکمت طب بی نظیر بود و در درس شرکت
مکانی با شیخ حسین داشت و طالبان علم را ازین صحبت شریف ایشان الم اب فیض بر روی میگشود چون مولوی
حجیت دینوی داشت شبی در زان بانگواهی بعضی سکنه شهر در خانه او ریخته بدو که شهادت رسانیدند قاضی مبارک
کو با مولوی علی بروجی و دینوی و بنتی عظیم منصب قضا داشت کسب علوم و تهذیب اخلاق در ملازمت بسیار
اشیخ نظام الدین سنبلی وال قدس سره نمود از ان هنگام که میان در خانقاه تحصیل علم مینمود و در نظری خاص داشته
تربیتش شایسته بود و هرگاه که قاضی بالتماس میگفت تا چه باشد اگر از مشرب ولایت مرا بگمراه شود و همین جواب میداد
که قاضی مبارک دنیا بخورد زشتی ببرد تا آخر عمر عز و مکرم و محترم زیست و همچنان بجانب آخرت رحلت کرد و از جمله علماء
مضنا که تقرب تربیت قاضی علیه الرحمه در کوبا موقتاً کتب کرده بشود و ناما فته از منازل و مراحل عبده مردم از ایشان
استفاد میگردد و درجه کمال میرسد نزد محمد و هم بدو است که اکثر شیخ درسی را درس مینمود و دیگر سید محی که همین
نسبت داشت و دیگران بر بنیاس آن قافله منزل رسید و دیگری قایم مقام آن نشد و از باع احقاق علیه بود
بروز از شیراز پیشه خالی ماندن گرفت تا در به جفتان سواد خیز جای ایشان گرفتند و بنای صاحب مشارق بالکوا
این تالیس در زبان خود کرده و گفته که و کوا لا یخجل الغائب عن أسامة ذی الشلیلین لنا صتم بها ایما له
ابو الجحشین شعر نمین ناله نایب کین حسن را از ان روز رسم که اینم نامد مولانا ولین ابوالیاس
دانشمند مناظری مجاد که بود و در وادی اصول و شروع بی نظیر روزگار حوث حافظش بشاید که در وقت بحث
چون کار عقل می افتاد و صفح و ورق و ورق عبارت را با و میخواند می گفت که این عبارت فلان کتاب است و یا
بسیارند و خصم را الزام میداد بعد از ان چون شخص میگردد بیخ اثر از ان نمی یافتند و همین طریق روزی در مجلس بادشاه
مولانا الیاس منکر او گستاخ محمد بنایون بادشاه و لیاقت و استعداد در حدی و داشت الزام داد تا مولانا از همین
اعراض سوار شده و از بنگاله بمان سیر کارکنو که جاگیری بود که نشسته و ترک سپاهگیری کرده با بنار کجرات و
ازینجا که خطر رفت و در ولایت عراق و آذربایجان وارد میل کرد و وطن مالوف او بود رسید و در گذشت و بقیه
انجا شاه اسماعیل ثانی مشهور است بمجلسی از ان ایست که مولانا الیاس چون بار دین رسید و قوه شاه در آنجا